



# کریسمس پرستان

## سنت گریز!



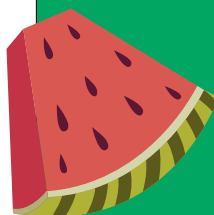
مازیار بیژنی  
کاریکاتورست



دوره می بلدایی طنزپردازان

یک دقیقه  
بیشتر بخندیم

صفحه ۶ و ۷





## باموذنین

مهدی سلیمان نژاد



### « کاین جلوه در محراب و منبر می کنند

رفیقم در دانشگاه، وقت اذان ظهر می‌رفت سیستم صوتی دانشگاه را روشن می‌کرد و اذان را با چه سوزی می‌خواند و نمازش را نمی‌خواند و به خانه می‌رفت. می‌گفتم حداقل «حی علی الصلاة» اذان را نخوان.

### « به افق کدام روستا؟ سفلا یا علیا

اذان مسجد روستا که پخش شد، نماز صبحش را خواند و به سرزمین کشاورزی رفت و اذان مسجد روستای مجاور بعد از نیم‌ساعت پخش شد و دچار تردید شد که لابد اذان اول اشتباه بوده است و همان‌جا داخل مزرعه مجدداً نماز صبحش را خواند.

### « منادی قیامت

در اردوی جهادی دانشجویی در روستای «گرگر» شهرستان سلسله در لرستان مشغول ساخت مسجد بودیم. شب برای استراحت به شهر فیروزآباد می‌آمدیم. در سالن آمفی‌تئاتر تازه‌سازی که روی تپه‌ای کنار شهر بود اسکان داشتیم. دو طبقه بود و هیچ امکاناتی نداشت و در اصطلاح یک ساختمان لخت بود که صدایت در آن می‌پیچید. صدا تکرار می‌شد و اکو پیدا می‌کرد. از آن مکان‌هایی که مانند حمام، هرکسی را خواننده می‌کرد. گرمای تابستان باعث شده بود بعضی از دوستان در طبقه دوم یا پاگرد بزرگ راه‌پله بیرونی‌اش بخوابند.

مسجد فیروزآباد پایین بود و آمفی‌تئاتر با فاصله صدمتر روی تپه بود. بلندگوهای مسجد که قرآن یا اذان پخش می‌کردند، صدا مستقیم و شدید وارد آمفی‌تئاتر می‌شد.

روزها در روستای «گرگر» برای ساخت مسجد کار می‌کردیم. غروب مسافت چندکیلومتری روستا تا محل اسکان را معمولاً پیاده می‌آمدیم. دهباری روستا فقط یک موتور سیکلت تصادفی داشت و گفتند این هم خطرناک است. فرمانش کج است. در این جاده پیچ‌وخم‌دار دچار حادثه می‌شوید. هیچ‌کدام از رفقای دانشجو جرئت نکردند موتور را تحویل بگیرند. سبحان موتور را گرفت و وقتی سوار می‌شد زاویه بدن و دستانش بر روی فرمان، رو به چپ بود اما موتور مستقیم می‌رفت. اگر مستقیم می‌نشستی، موتور سمت چپ یا راست می‌رفت، سبحان یکی دوبار هم با همان موتور زمین خورد.

## تصمیم هوشمندانه

سید محمدجواد کیش بافان



کارلوس کی‌روش در آستانه جام ملت‌های آسیا از سرمربیگری تیم ملی فوتبال قطر اخراج شد. این خبر مشت محکمی است بر دهان کسانی که عقیده دارند مسئولین ورزشی و خصوصاً فوتبالی ایران مدیریت‌شان ضعیف است و با تصمیمات اشتباه باعث می‌شوند که روزبه‌روز در این عرصه‌ها ضعیف‌تر شویم.

حتماً باید کشور قطر به عنوان یک کشور در حال توسعه و قهرمان آخرین دوره آسیا از تصمیم مدیران فدراسیون فوتبال ایران در اخراج سرمربی تیم نزدیک به یک تورنمنت مهم الگو می‌گرفت که بفهمید این تصمیمات چقدر هوشمندانه است؟ حالا درست است که آن‌ها کی‌روش را اخراج کردند و ما با اخراج مربی‌مان که آماری نزدیک به صد درصد داشت او را آوردیم اما مهم نفس عمل اخراج سرمربی در آستانه رقابتی مهم است.

بردن تیم‌های کوچک مهم نیست؛ مهم این بود که ما از انگلیس سنگین‌نابزیم و بتوانیم آمریکا را شکست بدهیم. این اتفاقات افتاد؟ خب بالاخره هر مربی بزرگی روزهای بدی دارد و کی‌روش هم از این روزها کم نداشته‌است؛ مثل باخت ۴-۰ به ایران و سرمربی ایرانی‌اش در قطر یا باخت ۳-۰ به ژاپن. برای بررسی عملکرد یک مربی باید کل کارنامه و قهرمانی‌های او را بررسی کنیم. چی؟ کی‌روش در هیچ تیمی در رده بزرگسالان به عنوان سرمربی قهرمانی نداشته‌است؟ نمیدانم چرا مثل عوام حرف می‌زنید؛ مهم این است که او سرمربی رئال مادرید بوده‌است.

اصلاً وقتی تاج قبلا با آوردن ویلموتس کاربردی‌اش در انتخاب سرمربی و قرارداد بستن با او را نشان داده بود، چرا نباید دوباره به او اعتماد می‌کردیم؟

مطمئنم این الگوگیری از تصمیمات مدیریتی فوتبال به زودی شامل سایر اتفاقات نظیر نیارودن VAR، کمک نکردن به تیم‌های داخلی برای محکوم نشدن در مجامع بین‌المللی و... می‌شود تا بیشتر قدر مدیر فدراسیون با درایت‌مان را بدانیم.



داخل آمفی‌تئاتر خوابیده بودیم که یک‌دفعه همه‌جا لرزید. صدای یکی آمد که: زلزله! زلزله! همه دوستانی که در طبقه بالا و پاگرد راه‌پله و طبقه پایین خوابیده بودند در صدم ثانیه در حال فرار بودیم. بعضی از دوستان نمی‌دانستند ماجرا چیست و فقط سروصدای ناگهانی بیدارشان کرده بود و ملحفه به‌دوش و هراسان و خرامان در حال فرار بودند. ساختمان زیر پایمان می‌لرزید.

با همان حالت فرار و دویدن و سردادن فریاد زلزله! زلزله! از سرازیری خاکی آمفی‌تئاتر وارد خیابان شدیم و دیدیم هیچ‌کس از شهر فیروزآباد بیرون نیست و فقط ماییم که در حال فراریم. صدای عجیبی در آسمان می‌پیچید. صور اسرافیل نبود. قیامت هم نبود. پیرمردی وارد مسجد شده و سیستم صوتی را تنظیم نکرده بود. صدای سیستم هم در اوجش بود. تکرار و اکو هم در آخر توانش قرار داشت. پیرمرد هم دندانان در دهان نداشت و به‌جای صدای اذان فقط صدایی بلند و شدید و نامفهوم شبیه آژیر از بوق‌های مسجد به داخل آمفی‌تئاتر لخت روی تپه پرت می‌شد. موج تکرارش چندبرابر می‌شد و انگار داخل بشکه خالی در حال غلتیدن از سراسیمگی کوه بودیم.

هراسان و گیج به یکدیگر گفتیم چه کسی اول گفته است زلزله! کسی به خودش نگرفت. چون همه همراهی کرده بودیم و با ترس در حال فرار فقط فریاد زلزله! زلزله! سر می‌دادیم.

شب بعدش هم همین اذان قیامت و حشر و برخاستن تکرار شد اما تجربه شب قبل را داشتیم و نترسیدیم. فقط یک نفر از دوستان، ناگهان خواب‌زده شده بود و با همان وضعیت در حالی که در عمرش موتورسواری نکرده بود رفته بود دم در و موتور اسقاطی را روشن کرده و یک دور در خیابان زده بود و برگشت. بعد که به خودش آمده بود می‌گفت من اصلاً موتورسواری بلد نیستم! اگر هم بلد باشم چطوری با این موتور با فرمان کج توانستم رانندگی کنم؟ اصلاً چطوری از شیب خاکی چندمتری آمفی‌تئاتر، موتور را کنترل کردم و به خیابان رفتم! بعد هم برگشتم!

### « خروس بی‌محل

گردهمایی دانشجویان جهادگر کشور در لانه‌ی جاسوسی برگزار شد. برادرم هم از لرستان شرکت کرده بود. همه دانشجویها خسته بودند. برادرم چند ساعت قبل از اذان صبح ناگهان بیدار شده و فکر کرده بود وقت نماز صبح است. رفته بود پشت میکروفن و اذان گفته بود. صدای اذان علاوه بر داخل در خیابان هم برای اهالی بخش می‌شود. بیشتر دانشجویها بیدار می‌شوند و می‌روند تجدید وضو می‌کنند. بعد متوجه می‌شوند که هنوز وقت نماز صبح نیست. معروف شد به اذان نماز شب.

فاطمه دینی  
کارنگاه‌نویس



صهیونیست‌ها حمل‌هندوانه در فلسطین رابه علت شباهت بارنگ‌های پرچم فلسطین ممنوع کرده‌اند! / جراید



## به خاطر یک دقیقه بیشتر

زهرا فرقانی

شاعر

دوباره دوره‌می قشون فامیل است  
و کیفشان همه کوک است و عیش تکمیل است

شدند متفق القول تا خراب شوند  
هجوم متفقین بی حضور چرچیل است

تمام دار و ندارم کعصف ما کول است  
زمان حمله‌ی پیروز لشکر فیل است

دو معده‌ی بیدک آورده‌اند انگاری  
رزیم چربی و پرهیز نیز تعطیل است

در این مقابله تیمور لنگ، لنگ انداخت  
که حجم این همه تخریب، کار صد ایل است

دلم چو پسته شکسته‌ست و طرح لب‌هایم  
شبیبه پسته خندان ظرف آجیل است

کش آمده‌ست چنان دستشان و لب‌خندم  
به گونه‌ای که بگو گونه‌ای ز پاستیل است

ببین که جاری خوش تیپ من پس از امشب  
دو ماه متصل آواره تردمیل است

گرفتم آخر شب فال حضرت حافظ  
به خنده گفت که «حافظ غلام فامیل است

بخند شاعرو این یک دقیقه را خوش باش  
چه وقت غرغرو تفصیل این اباطیل است

بدان که عمر تو امشب دراز خواهد شد  
بیا ز حرص نمیری که بس خز و خیل است»

## لنگر، یک دقیقه بیشتر

زهرا کاظم‌زاده

طنزپرداز

از هفته گذشته پیامک‌های بسیاری از سمت مخاطبان دریافت کردیم که از خواجه حافظ درخواست کنیم برای خوانندگان ویژه‌نامه ایران طنز یک فال اختصاصی و با نیت: «شب یلدا خونه کی بریم؟» بگیرد تا کشمکش در بین خانواده‌ها پیش نیاید. این شد که فی‌الغور با خواجه حافظ یک تماس تصویری گرفتیم و لسان‌الغیب در حالی که انار شب یلدا را در ظرفی دان می‌کرد، بیت زیر را خواند و با پوزخندی غزل را اینطور تفسیر کرد:

ای دل به کوی عشق گذاری نمی‌کنی  
اسباب جمع داری و کاری نمی‌کنی

تفسیر: ای رفیق! با عشق زانداوصفی مایل هستی که مهمان کسی باشی! فخر فروش هستی و خیلی دوست داری به خانه آن رفیق مایه‌دارت که شب یلدای سال گذشته، جوج با نوشابه و ماهی سوخاری برای شام جلویت گذاشت بروی و پُر آن را به اقوام بدهی. حافظ به شما نوید می‌دهد که شاهین اقبال و توفیق بر بام خانه‌ات لانه کرده. اگر صبر کنی تخم هم خواهد گذاشت. نوبتی هم که باشد نوبت شماست. مهمانی پرخرجی در پیش داری و رفقایان تصمیم گرفته‌اند با اهل و عیال در خانه شما یک دقیقه بیشتر لنگر بیندازند. نگران خرج و هزینه‌اش نباش که پول یارانه و سهام عدالت تاره برایت واریز شده. چرا بیکار نشسته‌ای و کاری نمی‌کنی؟ بلند شو و اسباب خانه‌ات را جمع و مرتب کن. درست است که زندگی تا به الان هم سختی‌های زیادی به شما آورده است، حالا یک شب، یک دقیقه اضافه‌تر هم رویش. سخت نگیرید. عوضش استقامت‌تان تقویت می‌شود.

علی لادن

کاریکاتوریست

## صدای طبل رسوایی آمریکا، با وتوی مجدد قطعنامه شورای امنیت برای آتش بس در غزه، بار دیگر طنین انداز شد.



چندی پیش تلوتو توسط پلیس ترکیه دستگیر و به  
ایران تحویل داده شد. / جرایم



مهدی یوسفی

کاریکاتوریست

شدند. «شروع به بال و پر زدن کردند. این‌جا بود که تیم مذاکره‌کننده باید پاسخگو می‌بودند.

در پی همین امر محمدجواد ظریف با کشیدن نفس عمیق و غیظ شدید و البته قورت دادن آب دهان با ارسال نامه‌ای به آمریکایی‌ها و گفتن «با عرض شرمساری، عه...» اعتراض کرد. جان کری وزیر خارجه وقت آمریکا نیز در نامه‌ای خطاب به ظریف نوشت: «تغییرات جدید به هیچ وجه مانع ما نمی‌شود که تعهدات خود طبق برجام را اجرا کنیم». عباس عراقچی که آن زمان رئیس ستاد پیگیری برجام بود درحالی که از شادی، خودکاری را در دستانت می‌چرخاند، گفت: «این یک نامه معمولی نیست. این نامه، امضای وزیر خارجه آمریکا را دارد و اجرای موفق برجام را تضمین کرده است.» و این شد که روزنامه شرق از دل این صحبت‌ها تیتر عجیب و تا قسمتی مایل به غریب «امضای کری تضمین است» را بیرون آورد.

دومی آن‌ها نیز در سال ۱۳۹۷ تحت عنوان افشای چراغ خاموش اطلاعات صنایع حساس در توافق پاریس به وقوع پیوست. بعد از گرم شدن کره زمین بعضی از کشورها در حالی که شُرشر عرق می‌ریختند و با کاغذ خود را باد می‌زدند تصمیم گرفتند طی توافقی تا پایان قرن حاضر کاهش گرمایش زمین را از دو درجه به ۱.۵ درجه برسانند. ظاهراً از آنجایی که این نیم درجه با یک فوت هم به وقوع می‌پیوست، متأسفانه این توافق بدون بررسی همه‌جانبه آن در دولت و مجلس ایران به تصویب رسید. (یعنی حتی ارزش ۲۰ دقیقه سروکله زدن هم نداشت!) در پایان امید است دیگر شاهد روزی نباشیم که به نیت چرخاندن و گرم کردن، شاید هم سرد کردن، آب به آسیاب دشمن ریخته شود.

چی دستش بود از جمله خودکار در رنگ‌ها و سایزهای مختلف با قابلیت پرش مناسب و حجم اینترنت نامحدود برای ایمیل، پشت میز نشستند تا پرونده هسته‌ای ایران را حل کنند. (یا شاید صنعت هسته‌ای ایران را منحل کنند. شک از جانب نگارنده است!)

قضیه این جورکی ادامه داشت تا اینکه طرفین بر سر برنامه جامع اقدام مشترک توافق کردند، البته چون تا می‌آمدند اسمش را صدا کنند، زمان قرارداد به پایان می‌رسید، نامش را برجام گذاشتند. در همان زمان رئیس جمهور وقت بعد از بلند شدن از صندلی خود و اطلاع از حوادث و وقایع، اعلام کرد: «طبق این توافق، در روز اجرای توافق تمامی تحریم‌ها، بالمره لغو خواهد شد و نه تعلیق!»؛ اما از آنجا که هنوز صبح جمعه نشده بود، کاملاً متوجه اصل قضایا نشد و واقعیت ماجرا طور دیگری رقم خورد. پس این جورکی‌تر شد که درحالی که افرادی در ایران مشغول فوت کردن جوهر قرارداد برجام بودند که زودتر خشک شود تا بتوانند آن را در چشم دیگران فرو کنند و بگویند «ما اینیم»، دولت آمریکا و اوپاها قانون منع رفت‌وآمد یا همان ویزا را برای ایرانی‌ها به تصویب رساند. البته از آنجایی که قاطبه مردم ایران برای سفر به شاه عبدالعظیم و مشهد یا حتی خوردن جوج در ترافیک شمال نیازی به ویزا و این قرتی‌بازی‌ها نداشتند با زدن یک یوزخند و گفتن «ه...اصلاً هم درد نداشت!» از کنار ماجرا گذشتند؛ اما از آنجا که بسیاری از مرفهان بی‌عار و درد و همان‌ها که هم من می‌شناسمشان و هم شما، صبحانه را که دولتی در تهران می‌خورند، به بچه‌هایشان در آمریکا زنگ زده و دستور خواباندن جوج‌ها را در آب‌لیمو برای ناهار می‌دادند، با تصویب تحریم جدید یکهو عین مرغ پرکنده با گفتن «وامصیبتا! بیچاره شدیم، همه جوج‌ها جزغاله

## قاصر مقصر

محمدعلی النجانی

طنزپرداز

سال‌ها پیش در چنین روزی یعنی در ۱ دی چه اتفاقاتی که رخ نداده! البته بر همگان واضح و مبرهن است آن‌هایی را که رخ نداده نمی‌دانیم چیست. والا! مگر نوسترادموسیم؟ ولی اگر می‌خواهید رخ داده‌ها را بدانید با ما همراه باشید و ببینید، یعنی بباید و بخوانید.

اولین آن‌ها در سالی که ۱۳۹۴ است و سال ۱۳۹۳ نیست، سال ۱۳۹۲ نیست و سال ۱۳۹۱ هم نیست و سال آینده ۱۳۹۵ خواهد بود رخ داد و قاصرتین جمله قاصر تاریخ، چه بسی پساتاریخ، گفته شد و آن چیزی نبود جز «امضای کری تضمین است»؛ جمله‌ای که تا تاریخ تاریخ است همچنان باقی می‌ماند.

قضیه این جورکی آغاز شد. بعد از روی کار آمدن دولت جدید و در راستای تلاش برای چرخاندن چرخ زندگی مردم و سانتریفیوژ، کلید را از ته جیب درآوردند (البته ظاهراً ته جیب دیگر بوده و آن هم سوراخ!) تا قفل مذاکره با آمریکا (در دایره‌المعارف مفتاح مضایح: کدخدا. گولاخ دنیا. آن کس که باید باهاش بست.) را باز کنند. از همین روی هر کی با هر





نازنین اسماعیل زاده  
کاریکاتورست

# طولانی ترین شب سال

• بعضی شب ها یک دقیقه طولانی می شوند تا بیشتر کنار خانواده بماند... چیزی استباه شد. تا بیشتر

تولید محتوا کنیم - شب ایلا



قسنگ ااااااا  
لنی کنین اسب  
برآتون فال حافظ  
خونم دور هم.



بچاها جون  
طرح لباس بابانوئل  
یلدایی موجود  
شد.

• بعضی شب ها چند ساعت طولانی می شود تا یک فصل بیشتر بخونیم! ببینم - شب امتحان

ده دقیقه به



بسه سه مگه  
ساعت ۸ امتحان  
خداستی؟!!



عقربه های ساعت  
که تگون غمخورن  
برای اینکه خوابم  
بیره بدم به فصل  
خبره ببینم.



• بعضی شب ها به اندازه ای کسب چای

تا بسته ذبیری چای طولانی

می شوند - شب خواستگاری

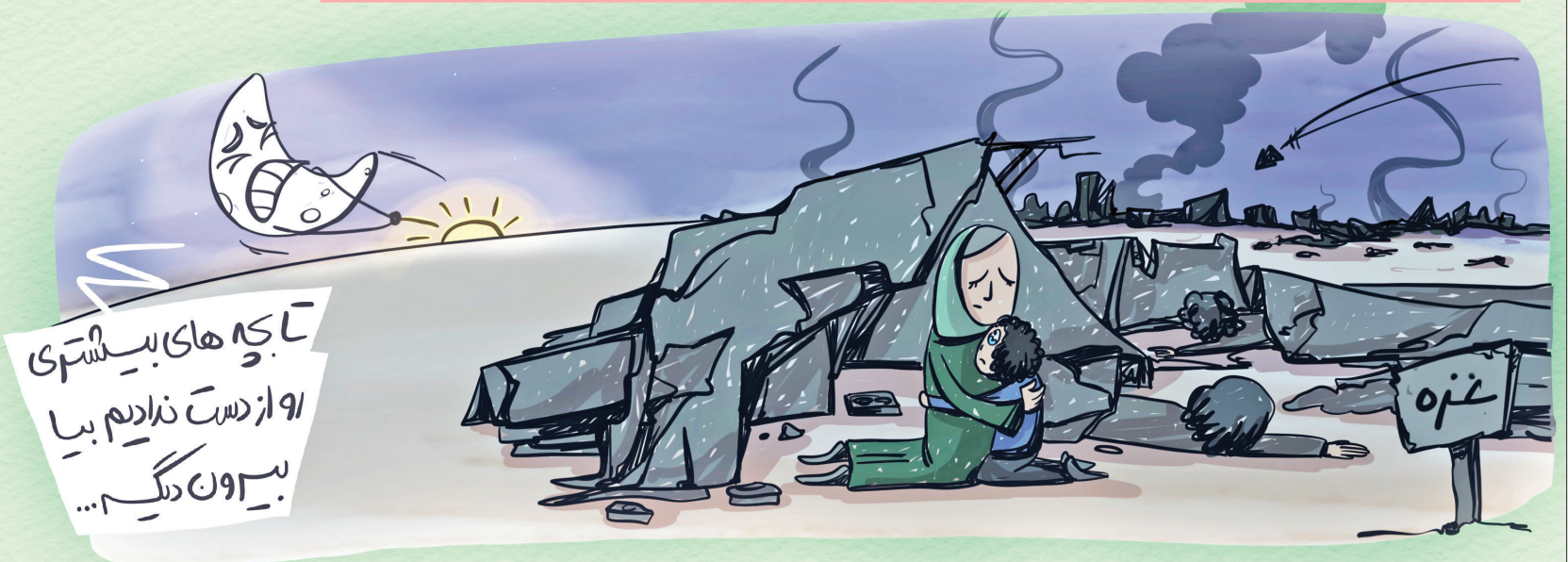
عروس تازه رفته  
چای دم کنیم.



بعضی سب‌ها برای بعضی‌ها اصلاً طولانی نیستند چون به آن بعضی‌ها ضربه خوش می‌گذرد. اما برای بقیه مردم... سب تصویب پرچام

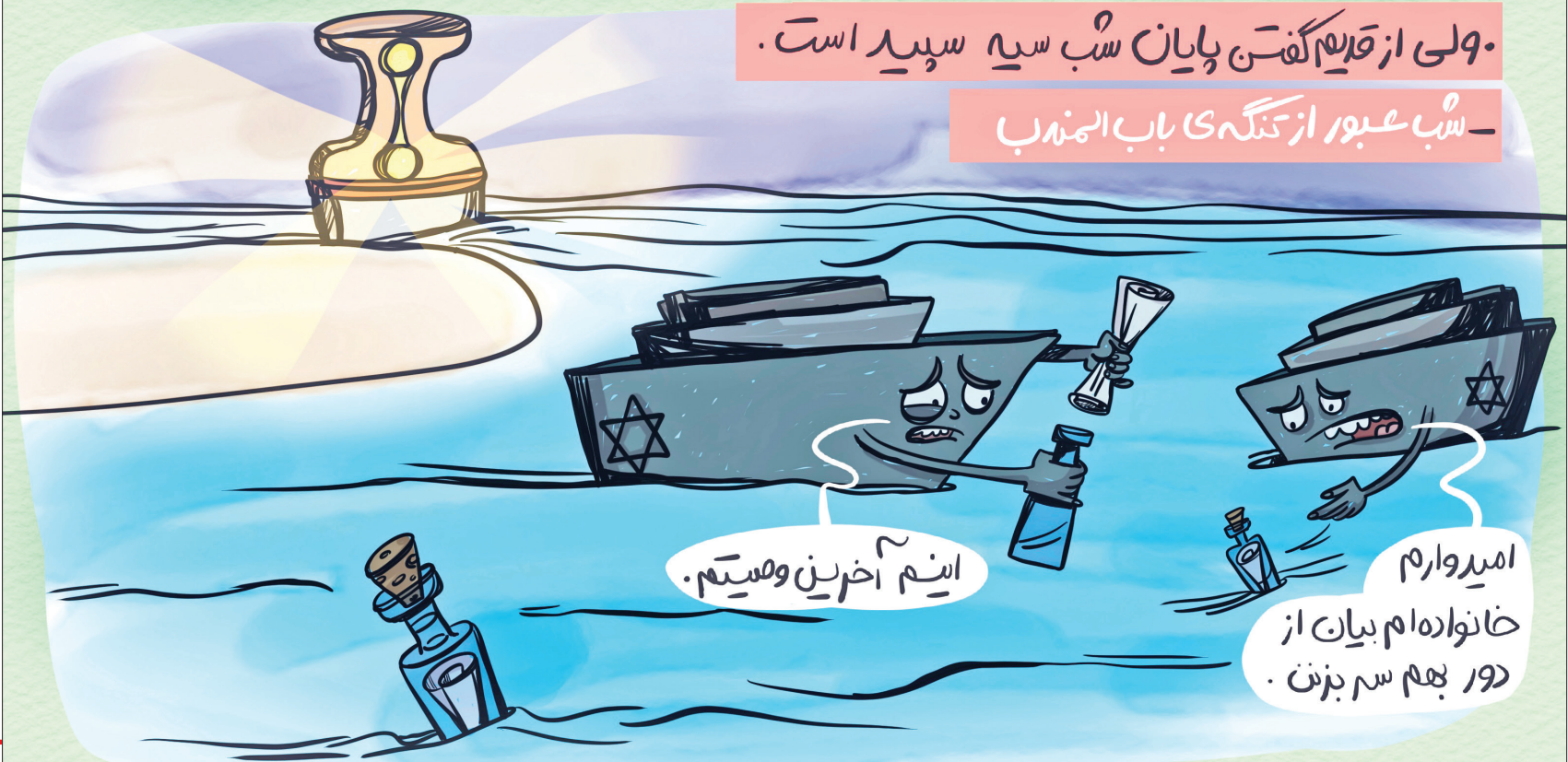


بعضی سب‌ها اندازه‌ی عمر تک تک اعضای خانواده طولانی هسته - سب بمباران



ولی از قریب گفتن پایان سب سیه سپید است.

- سب عبور از تنگی باب المندب





دوره‌می یلدایی طنزپردازان

# یک دقیقه بیشتر بخندیم

رامین زارعی

روزنامه‌نگار و طنزپرداز



عروس به همین منوال و سومی خانواده‌های پرتعداد به صورت مشترک در مکانی مراسم می‌گیرند. این اتفاق در منزل بزرگ‌ترها (پدربزرگ و مادربزرگ) و یا در باغات متعلق به یکی از اعضا که شرایط مناسب‌تری دارد، گرفته می‌شود. بعد از فوت پدربزرگ و مادربزرگ‌ها بانی اصلی یکی از برادران یا خواهران بزرگ خانواده می‌شود.

**طاهری:** ما مازندرانی‌ها به این شب «چله‌شو» می‌گوییم. رسوم اختصاصی هم زیاد داریم اما چندتایی از آن‌ها که هنوز برقرار هستند و انجامشان می‌دهیم عبارتند از: خوردن میوه‌های محلی، تناول شیرینی‌های محلی و در نهایت فال گرفتن با گردو که آن هم به نوش جان کردن مغزش منتهی می‌شود!

**صنیعی:** رسم داریم در شب یلدا نصف لیوان سرکه سیب بخوریم. اگر نبود، آبغوره یا آلبیمو هم می‌شود. اگر نشد، نوشابه سیاه می‌خوریم. عقیده داریم این کار خوش‌شانسی می‌آورد و باعث می‌شود نصف شب، آن همه تخمه و شیرینی و غذا و هندوانه‌ای که قاتی‌پاتی خوردید کار دستتان ندهد.

**میمندیان:** ما فقط دوره‌می داریم. فال حافظ هم در شب یلدا تاحالا یادم نمی‌آید گرفته باشیم. تنها سنتمان در این شب آنقدر بخور تا بترکی است.

**فراهانی:** از آنجایی که پدرم ارتشی بود ما ۳۰ سال کل کشور را چرخیدیم و برای همین معمولا شب‌های یلدا در شهرهای مختلف تنها بودیم و به خاطر بُعد مسافت امکان جمع شدن با اقوام را نداشتیم. تماس تصویری هم که اختراع نشده بود. همین باعث شده بود من وقتی به عروسی پسرعمه‌ام رفتم، حتی داماد هم من را نشناخت. به عروس گفته بود آن پسری که ۶۰ موز دستش است از فامیل‌های شماست؟

**فرقانی:** ما هم مثل همه مردم ایران سعی می‌کنیم این روز را دوره‌می جمع شویم و الحمدلله خانواده پرجمعیت و بزرگی هستیم (تقریباً حدود چهل پنجاه نفر). ما ده‌تا فرزند بودیم که الان هر کدام تشکیل خانواده داده‌ایم و با بچه‌ها به خانه مادر می‌رویم. درباره اینکه چه کاری انجام می‌دهیم؛ در خانواده چندتا خواننده از برادرها و دامادها داریم که حتماً تصنیفی از حافظ اجرا می‌کنند و این یکی از رسم‌های متفاوت ماست. فال حافظ، حافظ‌خوانی و شعرخوانی هم داریم. اگر نتوانیم به شهرستان و خانه مادرم برویم، خانه خودمان هم همین است. بساط کرسی می‌آوریم و خوراکی‌های قرمزی که برای شب یلدا است مثل لبو، هندوانه و انار و سایر تنقلات ممکن را می‌چینیم. سعی می‌کنیم به بچه‌ها خوش بگذرد و خاطره خوبی برایشان بشود تا این سنت منتقل شود.

به بهانه شب یلدا ما هم به پیشواز رفته‌ایم و دوره‌می گرفته‌ایم تا گپ و گفتی صمیمانه با تعدادی از طنزپردازان داشته باشیم که هر کدام از آن‌ها از بهترین‌های رشته خود هستند و قطعاً در آینده‌ای نزدیک بیش از پیش نام آن‌ها را خواهیم شنید.

امین شفیعی شاعر و طنزپردازی فوق‌العاده است که در حال حاضر دبیری باشگاه طنز و کاریکاتور انقلاب اسلامی را به عهده دارد. او سردبیر برنامه‌های «تازه دم» و «نوش جان» و عضو تحریریه و نویسنده برنامه‌های «حرفشم زن» و «سید خندان» نیز بوده و هست. از کتاب‌های منتشر شده او می‌توان به «گیتفش»، «خاطرات آقای مدیر»، «بندهای رهایی» و «آنچه گفتم تمام دلم نیست» اشاره کرد.



محمدعلی رجبی فعالیت‌های مطبوعاتی خود را در زمینه کاریکاتور از سال ۱۳۷۷ شروع کرده و تاکنون به صورت مستمر ادامه داده‌است. در روزمه او همکاری با روزنامه‌ها و خبرگزاری‌های زیادی مانند ایران، جام جم، فرهیختگان و... آمده‌است. همچنین رجبی موفق به دریافت جوایز زیادی از مسابقات و جشنواره‌های معتبری شده که شرح آن‌ها نیاز به یک شماره کامل مجله دارد! اختصاراً به تعدادی از آن‌ها اشاره می‌کنیم: رتبه اول دوازدهمین جشنواره مطبوعات کشور، رتبه اول دومین جشنواره بین‌المللی مقاومت اسلامی، برگزیده بخش کارتون پانزدهمین جشنواره هنرهای تجسمی فجر و کلی افتخار دیگر.



محمدامین میمندیان سال‌هاست که استندآپ کمدین قهاری شده و علاوه بر استندآپ، نویسندگی و اجرای برنامه‌های تلویزیونی مانند پاورقی، حرفشم زن و تاریخچه را نیز بر عهده دارد. او کتاب طنزی هم تحت عنوان «به عقب برنمی‌گردیم» در کارنامه خود دارد.



محسن فراهانی ارتباطات خواننده ولی طنزپردازی زبردست است که کتاب «پاپاراتزی» را به رشته تحریر درآورده‌است. او اکنون نیز در دفتر طنز حوزه هنری مشغول به فعالیت است و به برپایی گعده‌های طنزخوانی و طنزنویسی همت گمارده‌است!



سید محمدجواد طاهری کاریکاتوریست و در حال حاضر مدیرمسئول ماهنامه طنز «شلمون» است. آقای طاهری موفق به دریافت جایزه ویژه جشنواره عمار یعنی «دستکش ننه عصمت» نیز شده‌است.



فرزانه صنیعی دکترای زبان و ادبیات فارسی دارد و مادر چهار فرزند است. او همچنین نویسنده فصل دوم سریال «وضعیت زرد» و تعدادی دیگر از برنامه‌ها و آیت‌های نمایشی و تلویزیونی است.



سید حمید علیزاده مجری برنامه «دی‌بی‌سی فارسی» از شبکه دو و طنزپرداز و استندآپ کمدین بانمک مشهدی است که به‌تازگی در عرصه بازیگری نیز ورود کرده‌است.



زهرا فرقانی شاعر طنزپرداز و مادر پنج فرزند است. او از اعضای تحریریه شعر برنامه «تازه دم» و «سید خندان» بوده‌است. همچنین از دیگر فعالیت‌های وی می‌توان به دبیری بخش شعر باشگاه طنز انقلاب اسلامی و عضو کارگروه ادبیات هیئت هنر نیز اشاره کرد.



در ادامه گپ‌وگفت یلدایی ما با این فعالان عرصه طنز را خواهید خواند:

## ● از سنت‌های خاص شب یلدایتان بگویید.

**رجبی:** من اهل بادرود نطنز استان اصفهان هستم. در منطقه ما گاهی دو یا سه شب مراسم شب یلدا گرفته می‌شود. یکی در خانواده پدر داماد که با حضور همه بچه‌ها و عروس و دامادها و نوه‌ها و... برگزار می‌شود و دومی در خانواده پدر

**علیزاده:** سنت خاصی نداشتیم ولی از وقتی ازدواج کردم سنت این شده است که بین خانه مادر بزرگم و پدرخانم تقسیم کار می‌کنیم.

**شفیعی:** سنت خانوادگی ما این است که بخوریم! یعنی آنقدر بخوریم که هر چه هست تمام شود! سابقه داشته که بعضی از تازه‌کارها پیشان به دکتر باز شده است ولی معمولا با چند کیلو اضافه وزن و دو-سه ماه رژیم لاغری قضیه ختم به خیر می‌شود! ولی از شوخی گذشته این ده دوازده سال اخیر که ازدواج کردیم، شب یلدا می‌رسد به خانواده همسر و نوروز می‌رسد به خانواده بنده! برای همین شب یلدا می‌رویم زیر کرسی خانه پدرخانم می‌نشینیم و از کل تاریخ ادبیات، از فردوسی گرفته تا شعرای معاصر، کتاب‌ها را می‌گذاریم وسط و از هر کدامشان یک شعر حداقل می‌خوانیم.

البته خودم هم یک سنتی دارم که چند سال است در پیچ شخصی‌ام برای مخاطب‌ها فال طنز می‌گیرم که خدا را شکر استقبال خوبی هم می‌شود.

### ● شب یلدا یا ترویج فرهنگ میهمانی و پیوند با خویشان؟ فراهانی: شب چله!

**علیزاده:** شب یلدا و ترویج فرهنگ میهمانی. پیوند با خویشان خوب نیست مگر خویش خیلی دور باشد. مثلا من و خانم این قدر نسبت فامیلیمان دور بود که اصلا نه هم را دیده بودیم و نه می‌شناختیم.

**فرقانی:** اصلا معنی خود شب یلدا همین است و نیاز به چیز جدیدی ندارد. خودش همین ترویج فرهنگ میهمانی را انجام می‌دهد و نیاز به عنوان عوض کردن نیست.

**شفیعی:** شب ترویج پیوند میهمانی و فرهنگ یلدا با خویشان!

**رجبی:** نام این شب به دلیل طولانی‌ترین شب سال بودنش همان شب یلدا است. آن عنوان ترویج فرهنگ میهمانی و پیوند با خویشان هم کاری است که در آن شب انجام می‌شود و آوردنش در تقویم امسال تاکید بر ویژگی و فلسفه این سنت است که کم‌کم مثل چهارشنبه‌سوری به انجام رفتارهای نامتعارف و دور از فرهنگ ایرانی و اسلامی منحرف نشود و همدلی، احترام به بزرگ‌ترها و پیوند با خویشان تقویت شود.

**طاهری:** هیچ کدام. شب تکریم بزرگان. به این شکل که سالی یک بار یادمان می‌آید بزرگ‌تری در فامیل داریم که باید کنارش جمع شویم. البته بعید نیست با این روند نزولی جمعیت، در آینده ریش سفیدهای فامیل جمع شوند خانه نوباوه فامیل!

### ● به نیت شما فال حافظ گرفتیم، یک بیتش را می‌خوانم و شما خودتان یک تفسیر طنز برای آن بگویید: «کرده‌ام توبه به دست صنم باده فروش / که دگر می‌نخورم بی رخ بزم آرای»

**شفیعی:** ای صاحب فال!

ما فرمودیم بزم آرا! نفرمودیم بزم گرم کن! لطفا به آن حرکات موزون مسخره پایان بده تا سقف روی سر همسایه پایینی آوار نشده! در ضمن دیگر بر همگان واضح و مبرهن است که منظور ما از می شراب عرفانی می‌باشد! پس اگر می‌خواهی چیزی کوفت کنی الکی پای ما ننویس که ارواح خودمان پانصد سال است دارد بابت مصرع «که گرد عارض بستان خط بنفشه دمید» جواب پس می‌دهد.

### «به خنده گفت که حافظ غلام طبع توام / ببین که تا به چه خدَم همی‌کند تحقیق»

**فراهانی:** محسن فراهانی به زودی جایزه نوبل ادبیات را از آن خود می‌کند و جایزه خود که یک دست شکلات خوری آرکوپال است را به محمود احمدی‌نژاد تقدیم می‌کند.

### «در این زمانه رفیقی که خالی از خلل است / ضراحی می‌ناب و سفینه غزل است»

**طاهری:** ای صاحب فال! از رفاقت با مردم هیچ اقبالی نصیبتان نشده است و روی به رفاقت با اشیائی مثل لیوان عرق بیدمشک آورده‌اید. از ملامت دیگران دست بردارید که همه کرم‌ها از خودتان است. ببینید چه می‌کنید و چه می‌نوشید که کسی با شما رفاقت نمی‌کند.

### «گل در بر و می در کف و معشوق به کام است / سلطان جهانم به چنین روز غلام است»

**رجبی:** الان سراینده شعر هرکه باشد، به دلیل اعتراف به همراه داشتن مسکرات نوعی جرم شرعی و قانونی انجام داده و باید در مراجع ذیصلاح پاسخگو باشد.

یک تفال بی‌حاشیه لطفا!

### «نه هر که چهره برافروخت دلبری داند / نه هر که آینه سازد سِکندری داند»

**صنیعی:** حافظ دارد جواب مدعی را می‌دهد. مدعی می‌گوید هرکه چهره برافروخت دلبری نمی‌داند. حافظ می‌گوید نه! اتفاقا هرکه چهره برافروخت دلبری داند.

### «مرا در منزل جانان چه امن عیش چون هر دم / جَرس فریاد می‌دارد که بَرَبندید مَحْمَل‌ها»

**میمندیان:** حافظ می‌فرماید بس است دیگر، حاجی پاشو جمع کن و به خانه خودت برو. حالا پدرت رویش نمی‌شود بیرون‌تان کند، تو که نباید تا کله سحر آنجا پهن باشی.

### «آن که رخسار تو را رنگ گل و نسرين داد / صبر و آرام تو آند به من مسکین داد؟»

**فرقانی:** فکر می‌کنم حافظ من را با نسرين اشتباه گرفته است و امیدوارم در این رفت‌وآمدها نسرين خانم را ببینم و بهتر بشناسم تا این سوءتفاهم برطرف شود.

اصلا یکی از کارکردهای یلدا همین است که فامیل یکدیگر را بشناسند و وصلت‌هایی صورت بگیرد و گره‌گشایی‌هایی بشود.

### «در ازل پرتو خُست ز تجلی دَم زد / عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد»

**علیزاده:** نظر شاعر و عشقش قابل احترام است ولی اگر ممکن است برای یک عشق و عاشقی دنیا را به آتش نکشد. داریم زندگی‌مان را می‌کنیم. تازه عشقی که از ازل باشد، بابای دختر در جریان است و قطعاً منتفی است و ممکن است آن کسی هم که به آتش کشیده می‌شود جناب عاشق باشد.

### ● به نظر شما چرا در بعضی مناطق شهرها احساس می‌شود یلدا دارد به کریسمس، بازی را می‌بازد؟

**شفیعی:** ما می‌نشینیم آثار دون‌شده با گلبرمان را می‌خوریم، آن‌ها هم بنشینند درخت کاجشان را بخورند! والا! ولی از شوخی گذشته غرب دیگر به چه زبانی بگوید رسوم و فرهنگ ایرانی را تا جایی ترویج می‌کند که بتواند جلوی اسلام بگذارد؟! و وقتی این رسوم جلوی فرهنگ غربی قرار گرفت ذره‌ای اصالت ما برایشان مهم نیست؟! اتفاقا در طول تاریخ آن جاهایی هم که فرهنگ ایرانی بالا رفته است به دست مسلمان‌ها بوده که البته به بخش‌های درست فرهنگ ما همیشه پایبند بودند. نمونه‌اش خود فردوسی که از یک طرف می‌گوید «چنان دان که خاک پی حیدرم» و از آن طرف کل پیشینه تاریخی ما را خودش زنده کرده است.

**فرقانی:** امیدوارم این سؤال مثل آمارهای بعضی مسؤلان با اغراق باشد. چون تا جایی که من در جریان هستم در مناطق آریایی‌نشین که این‌طور نیست و یلدا همچنان با اختلاف زیاد پیش‌تاز است.

**میمندیان:** به نظر من یلدا هیچ‌وقت به کریسمس نمی‌بازد. بعضا یکسری تازه‌به‌دوران‌رسیده هستند که نه بلدند کریسمس جشن بگیرند و نه یلدا. آخرش هم یک شتر گاو پلنگ مضحک از خودشان نشان می‌دهند که هیچ خطری برای یلدا نیست.

**رجبی:** من به این نتیجه‌گیری اعتقاد ندارم، ولی یک نکته جالب این است که کریسمس برای مسیحیان چه فقیر و چه پولدار است؛ اما متأسفانه تقلید از فرهنگ غرب برای عده‌ای شده نماد به‌روز بودن و باکلاسی! آن‌ها فکر می‌کنند باکلاس‌ها و پولدارها باید از این نمایش‌ها داشته باشند. تجمل‌گرایی در یلدا و سنت‌هایی چون نوروز آسیب‌زا است و فلسفه‌ی پیدایش آن‌ها را زیر سؤال می‌برد.

**طاهری:** چون ما برای یلدا تقریبا هیچ ارزش افزوده‌ای تولید نمی‌کنیم. نه در ادبیات، نه در رسانه، نه در بازار و خلاصه بیچاره را رسماً ول کرده‌ایم؛ بعد با کریسمسی که مدام در حال تبلیغ شدن است مقایسه هم می‌کنیم!

**صنیعی:** به‌خاطر اسمش است. اسم خارجی برایش بگذارند. یک پیشینه خارجی هم برای آن ردیف کنند؛ مثلا بگویند این شی بوده است که امپراتور فرانسه بر اثر افراط در مصرف تخمه رودل می‌کرد. چنان استقبالی می‌شود که بیا و ببین!

**فراهانی:** خودشان فکر می‌کنند اگر تا بیخ مثل خارجی‌ها شوند واقعا خارجی می‌شوند و با کلاس و شیک به‌نظر می‌رسند. جواب این بود ولی اگر من هم بخواهم با کلاس و شیک به نظر برسم جوابم این است: تقصیر من و امثال من است!

**علیزاده:** تعدادی از بچه‌ها یک ذره حریف را دست کم گرفتند. تعدادی دیگر هم متأسفانه تحت تاثیر نام حریف قرار گرفتند. ان‌شاءالله با یک شوک بین دو نیمه نهایتا دیگر در فرگی تایم (در این فصل آرتتا تایم) می‌بریم‌شان.

### ● مهم‌ترین خوراکی شب یلدا که اگر نباشد حس می‌کنید شب یلدایتان قبول نبوده، چیست؟ فراهانی: پیتزا مکزیک‌ی با سس چیلی!

**میمندیان:** انار و پفک.

**طاهری:** ما یک شیرینی در مازندران داریم که شخصا ارادت ویژه‌ای به آن دارم: «بَشْتِزِیک»! با کنجد درست می‌شود و برای ما هم‌عرض انار در سینی میوه یلدا است. اگر نباشد اصلا نمی‌شود!

**فرقانی:** خوراکی‌های قرمز مثل هندوانه و انار و لبو و کدو و آجیل و پفک!

**علیزاده:** قبلا انار ولی با توجه به قیمت‌ها فعلا تخمه. ممکن است سالیان آینده پفک و چیپس و بعدترش حتی هوای توی بسته‌های پفک و چیپس!

**شفیعی:** همان انار دون‌شده با گلپر. البته درست است که دیگر سال‌هاست دستمان از انار دون سیاه باغات قصرالدشت شیراز ۷۰۰ کیلومتر آنطرف‌تر کوتاه است! ولی خب خدا گرز حکمت ببندد دری، اینجا انار ساوه را دم دست آدم می‌آورد!

**صنیعی:** من در یلدا طرفدار اسلام رحمانی می‌شوم. هر چه بخورم می‌گویم قبول است، خدا به خوردن من نیاز ندارد، دلم باید پاک باشد، خوراکی ظاهر است.

### ● شب یلدا یک دقیقه از همه شب‌ها طولانی‌تر است. دوست دارید شب یلدا چه کاری انجام بدهید که یک دقیقه بیشتر مشغولش باشید؟ میمندیان: بودن کنار خانواده‌ام.

**رجبی:** آدم‌ها هرچه بزرگ‌تر می‌شوند کم‌کم عزیزانشان را از دست می‌دهند و به‌نظرم وقتی قدر آن یک دقیقه را می‌دانید که یکی از آن‌ها را از دست داده باشید. آن وقت است که آرزو دارید کاش بتوانید حتی یک دقیقه دوباره ببینیدشان و اینجا است که قدر و ارزش یک دقیقه بیشتر باهم بودن را می‌فهمید.

**طاهری:** هر کاری که اقلا یک دقیقه شب هجران صاحب‌الزمان (عج) را کوتاه‌تر کند.

**صنیعی:** بروم کتابخانه دانشکده‌مان. آنجا را خیلی دوست دارم. ولی چون آنجا شب‌ها تعطیل است این کار را می‌کنم؛ بنشینم کنار خانواده و بچه‌هایم را از خوردن بازدارم و بگویم دلتان درد می‌گیرد.

**فراهانی:** همزمان بخوابم، پیتزا بخورم و فرهنگ میهمانی و پیوند با خویشان را ترویج کنم.

**فرقانی:** ما این یک دقیقه را مغتنم می‌دانیم برای اینکه دورهم جمع شویم و با هم بگوییم و بخندیم و شاد باشیم و هیچ چیز جای این را نمی‌گیرد که من بخواهم جمع را ترک کنم و این یک دقیقه را با خودم خلوت کنم و مثلا شعر بگویم. ترجیح من این است که در همان جمع باشم و از فرصت صلح‌رحم که عمر آدم را طولانی می‌کند چون حال آدم را خوب می‌کند، استفاده کنم.

**علیزاده:** مادر بزرگم که قدیمی‌ترین عضو خانواده‌مان و دخترم که کوچک‌ترین عضو خانواده‌مان است را یک دقیقه بیشتر بغل کنم.

**شفیعی:** شب عاشقان بی‌دل چه شی دراز باشد. در واقع در زندگی‌مان تمام شب‌هایی را که به عشقی تا صبح سر کردیم به درازی یلدا بوده است! شاید برای همین است که دوست داریم درازترین شب سال را کنار آدم‌هایی باشیم که از ته قلب دوستشان داریم.





# قدردان پاچه‌خار

علی لادن

کاریکاتورست



فائزه اکبری

طنزپرداز



این داستان را ترجمه و سپس تایپ و تکثیر کرده، آن قدری کلاغ نشده که نداند برو رویی برای تمجید و قدردانی ندارد که صهیونیست‌ها قاپش را بدزدند. ناسلامتی خودش سال‌هاست با همین ترفند، قطره‌قطره‌ی شیرهای عربستان را دوشیده و نوشیده و یک تی‌تاپ هم رویش. اما مجیز شنیدن، احساس شیرینی مثل مکیدن چهارانگشت پفکی به آدم می‌دهد؛ برای همین آمریکا هم برای اینکه بیشتر این تمجیدها را بشنود، هی بیشتر اسلحه و موشک و مهمات می‌فرستد اسرائیل، اسرائیل هم هی بیشتر قدردان آمریکا می‌شود و این چرخه ادامه دارد تا بلکه میکرونی، چک، گواتمالا، لیبیا، نائورو، پاپوآ و گینه نو هم عطش مجیزشنیدنشان بخوابد و به قطعنامه ضد صهیونیستی رأی منفی ندهند و پایان بخش این بازی کثیف شوند.

قدردان بودن از آن خصیصه‌های خوب انسانی است که در وجود حیوانات هم نهادینه شده‌است. حتما پیش آمده برای سگی استخوانی پرت کرده و تکان دادن دُمش به‌عنوان تشکر را دیده باشید. اما نکته مهم، مرز باریک بین قدردان بودن و چاپلوسی است. در بسیاری از مواقع، این دو در هم ممزوج شده و اصطلاحی تحت عنوان پاچه‌خاری را خلق می‌کنند. ترفندی برای بهره‌کشی از طرف مقابل، که داستان کلاغ و قالب پنیر را از روی این خصلت شناسنامه شده رژیم صهیونیستی نوشته‌اند. به عبارتی این رژیم هر جا که احساس می‌نماید کفگیر به ته دیگ خورده، طی پروژه «غلومتیم، خاک پاتیم خاک‌انداز بیار جمع‌مون کن، زغال قلیونتیم بکش خاکستر بشیم» سعی در تامین هزینه‌های خود می‌کند، از چه کسی؟ خب معلوم است، از آمریکای مادرخرج. از آن طرف آمریکا هم که خودش



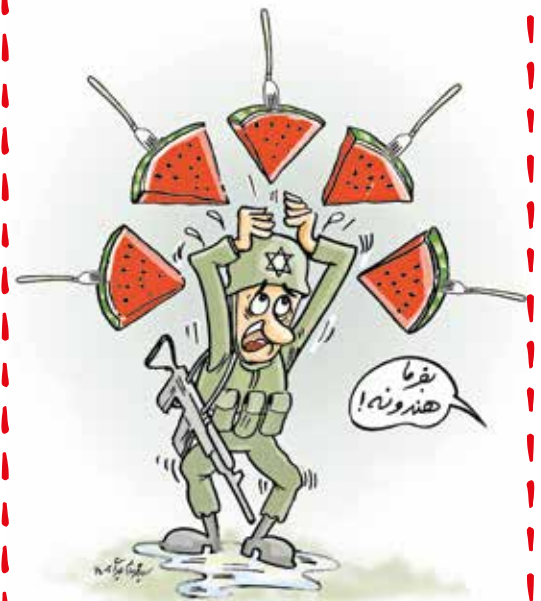
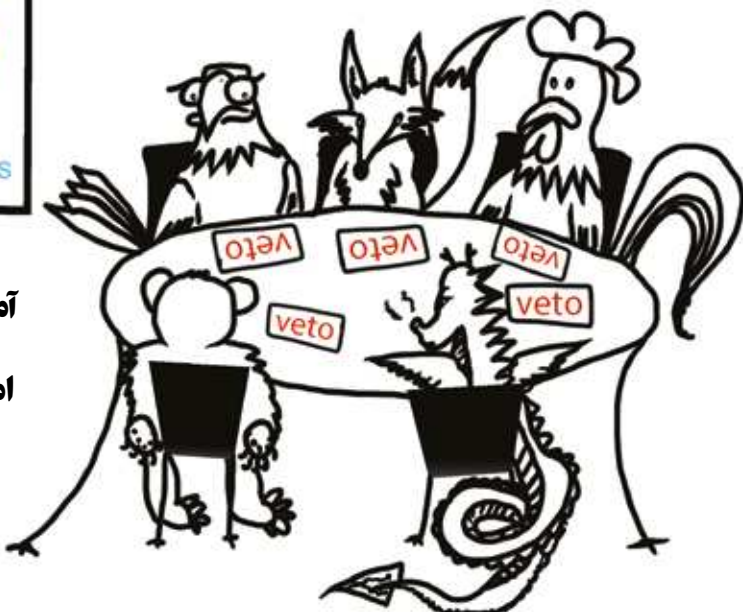
## وزیر جنگ رژیم صهیونیستی: قدردان ح

مهدی یوسفی

کاریکاتورست



صدای طبل رسوایی  
آمریکا، باوتوی مجدد  
قطعنامه شورای  
امنیت برای آتش بس  
در غزه، بار دیگر  
طنین انداز شد.



سیدمحمد سالم

کاریکاتورست





## بمب توجیبی

صامره حبیبی



شاعر

بهبتر از شیطان جنایت می‌کند  
نوجه‌هایش را هدایت می‌کند  
تیر و توپ و تانک می‌سازد مدام  
کار من را نیز راحت می‌کند  
عشق تسلیحات جنگی از دلش  
به وجود من سرایت می‌کند  
دست و دل‌باز است و مادر خراج نیز  
بمب توجیبی عنایت می‌کند  
قبل از اینکه ما دهان را واکنیم  
با دو تن بمب استعجابت می‌کند  
من نوک پیکان جنگم او ولی  
پشت پرده قتل و غارت می‌کند  
او نباشد من هم اصلاً نیستم  
آمریکا از من حمایت می‌کند

## سیاسی

مرضیه قاسمعلی



شاعر

اسپانسر سیاسی، از تو فقط تشکر  
ای‌اند دیپلماسی، از تو فقط تشکر  
دائم به فکر بنده حتی میان جنگی  
از بس که با حواسی، از تو فقط تشکر  
رویت حساب کردم از بس که گنده‌لانی  
ایول نمی‌هراسی، از تو فقط تشکر  
تا خط و خش نیفتد بر قد و قامت من  
دور و برم بلاسی، از تو فقط تشکر  
مرسی از اینکه هستی موی دماغ ایران  
یا بختک حماسی، از تو فقط تشکر  
اسم تو بر سرماست، آری شبیه گنبد  
یک خورده هم قناسی، از تو فقط تشکر

## نوبل هستی

علی شهبازی



طنزپرداز

در گزارش خبرگزاری نوبل پرایم، از شایعات مربوط به اضافه شدن یک بستر دیگر به ۵ بستر جوایز نوبل (نوبل فیزیک، نوبل شیمی، نوبل پزشکی، نوبل ادبیات و نوبل صلح) پرده برداشته شد. با اعلام رسمی این منبع، در سال پیش رو انتظار داریم جایزه «نوبل هستی» به نامزد برگزیده توسط کمیسیون نوبل، اهدا شود.  
راهبرد این شاخه از نوبل، قدردانی از مؤثرترین‌های عرصه هستی (اگزیزستانسیالیسمی) است. فعالین در این عرصه با افزایش اگزیزستانس خود و کاهش یا از بین بردن اگزیزستانس رقبا به رقابت می‌پردازند. به زبان عامیانه هرچه «هستیم» خودشان را افزایش دهند و «هستند» دیگران را کاهش، به قاپیدن این جایزه از نوبل نزدیک‌تر می‌شوند.  
با توجه به پیدا شدن سر و کله اسرائیل از زیر پتّه، این طویله امتیاز تشکیل و افزایش اگزیزستانس قابل ملاحظه‌ای کسب کرده. همچنین در زمینه رفع اگزیزستانس، فعالیت چشم‌گیری داشته که حمله موشکی به بیمارستان نمونه خفیفی از آن است.  
کمیته داوران امتیاز ویژه‌ای نیز برای شرکت‌کننده‌ها در نظر گرفته که این بخش ویژه مربوط به دست‌بوسی و قدردانی شرکت‌کننده‌ها از اسپانسرهایشان است. با اظهارات اخیر وزیر جنگ اسرائیل، امتیاز کامل این بخش هم کسب شده و به دریافت نوبل هستی نزدیک‌تر می‌شوند.

## مایت نظامی و سیاسی آمریکا هستیم.

خدمات آمریکا به جن وانس

چخصیت‌هایی  
مدیون آمریکا هستند؟

محمدرضا رضایی



طنزپرداز

جالب است بدانید، تنها اسرائیل نیست که مدیون آمریکاست و از وی قدردانی می‌کند. طی تحقیقاتی که یک مرکز معتبر آمریکاشناسی انجام داده، کشف شده است که شخصیت‌های دیگری نیز تا ناموس قدردان خدمات آمریکا بوده و خاک پایش هستند. در ادامه بعضی از این شخصیت‌ها و دلایلشان را ذکر می‌کنیم.

**ابلیس:** در ابتدا که لقب شیطان بزرگ را روی آمریکا گذاشتند، ابلیس جن ملقب به شیطان، خیلی ناراحت شد و یک عمر تلاش خود را برای سیاهی جهان، بر باد دید. اما کم‌کم با دیدن اقدامات آمریکا، گارد خود را نسبت به این موضوع پایین آورد و تحقق بخش مهمی از اهداف خود را تماماً به آمریکا سپرد. امروزه آمریکا ضمن آموزش و تربیت سالانه هزاران بچه جن برای شیطان‌گری، مسئولیت ضلالت و گمراهی هزاران انسان در سرتاسر جهان را با استفاده از به‌روزترین تکنولوژی‌ها و مِتدهای نوین و کارآمد برعهده دارد. طبق آخرین تحقیقات، این روزها ابلیس روی صندلی لهستانی خود می‌نشیند و ضمن نوشیدن زقوم داغ و تازه‌دم، از تماشای جنایات خلاقانه آمریکا لذت می‌برد.

**دراکولا:** علی‌رغم این باور مرسوم که دراکولا یا همان خون‌آشام، یک شخصیت خیالی و غیرواقعی است، اما بسیاری از محققان توانسته‌اند با استناد به وجود آمریکا، وجود دراکولا را اثبات کنند. این محققان معتقدند، تنها نوادگان هیولایی مانند دراکولا می‌توانند در ریختن حجم زیادی از خون انسان، آن هم برای سال‌های طولانی، این قدر مهارت داشته باشند. به عقیده دانشمندان، نژاد مقامات آمریکایی قطعاً به موجودی خون‌آشام برمی‌گردد و هیچ بعید نیست که این موجود همان دراکولای افسانه‌ها باشد. لذا دراکولا اثبات وجود خود را مدیون آمریکاست.

## درکتان می‌کنیم

ابراهیم کاظمی مقدم

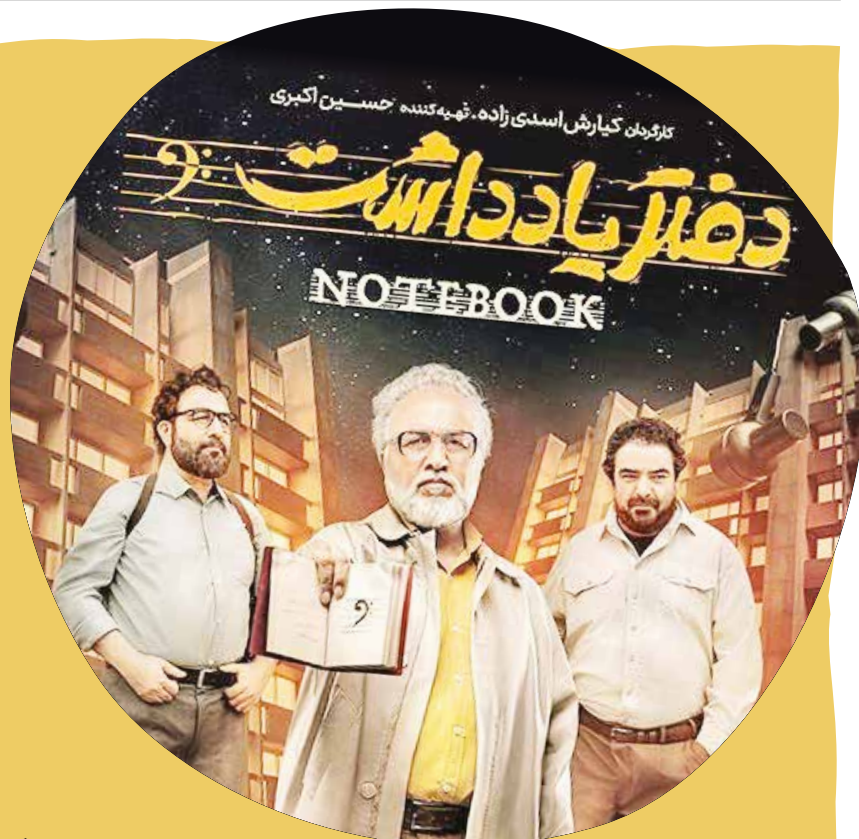


طنزپرداز

امروز آمریکا را بعد از کمک نظامی به اسرائیل درک می‌کنیم. ما کلی پول می‌دهیم ماشینمان بیمه بشود، زمانش که شد، مجبوریم از جیب هزینه کنیم تا از بیمه استفاده نشود! آمریکا هم سال‌ها بیشتر از بیست میلیارد دلار پول خرج اسرائیل کرده تا بتواند خودش از خود دفاع کند و کمک نظامی نخواهد. ولی حالا دیده اگر آن پول‌ها را در خرید پول بره‌ای هم سرمایه‌گذاری می‌کرد، بیشتر ثمره می‌داد تا آن که خرج آبکش آهنین و پرایدتانک مرکاوا بشود! پس الآن مجبور است هم پول بدهد و هم کمک نظامی بکند. چیزی نیست، ما ایرانی‌ها درک می‌کنیم.

کمک‌های نظامی آمریکا به اسرائیل مثل کمک دولت به سگ‌های ولگرد با عقیم کردن آن‌هاست. با این تفاوت که سگ‌ها بعد از عقیم شدن هنوز زنده می‌مانند. اما در هر صورت باید از کسی که کمک می‌کند تشکر کرد. حالا بمب‌هایی که آمریکایی‌ها می‌دهند مثل برنج هندی گنده نیست؛ ایرادی ندارد. برنج ایرانی که بهتر است. درست است که اسرائیلی‌ها به چیزهای بزرگ بیشتر علاقه دارند، ولی وسع آمریکا فعلاً همین است. ان‌شاءالله کمک نظامی ایران که برسد، اسرائیل هم موشک گنده خواهد دید. شاید هم نبیند. چون سرعت موشک‌های ایران زیاد است. در هر حال، ما ایرانی‌ها کاملاً حال





علت‌های عدم موفقیت  
مجموعه نمایش خانگی دفتر یادداشت

# دفتر یادداشت یا شمسی خانم؟

ابراهیم کاظمی مقدم  
روزنامه‌نگار و طنزپرداز



زندگی می‌کنند. برای داستان این فیلم اصلا و ابدا نیازی به لوکیشن لوکس و ساختمان‌های با کلاس نبود.

ایراد بعدی منطق فیلم است. کارگردان با این بهانه که فیلم کمدی است و منطق کمدی می‌تواند مسخره باشد، مرزهای رئالیسم و سورئالیسم را جابه‌جا کرده است. درست است که منطق در کمدی می‌تواند مسخره باشد، اما باید منطقی وجود داشته باشد. نمی‌شود بدون منطق، داستان را از زغال به سورتال و برعکس جابه‌جا کرد. اعتیاد به نوشابه به خودی خود طنزنازه است. اما اگر میزان آن را آنقدر بالا ببریم که منطقی نباشد، دیگر مخاطب را نمی‌خنداند. این ایراد به بخش‌های دیگری از این مجموعه نمایش خانگی هم وارد بود که در این مقاله نمی‌گنجد.

در کل دفتر یادداشت فیلمی نیست که در ذهن ایرانی‌ها ماندگار شود. ممکن است با تبلیغات و حاشیه‌سازی مدتی در پلتفرم‌های نمایشی بچرخد و پول اسپانسر و تهیه‌کنندگی را برگرداند، اما اثر فاخری برای کارنامه کارگردان نخواهد بود. بهتر است کارگردان‌های ما بیشتر روی این قضیه فکر کنند. ماندگاری اثر مهم‌تر است یا مسائل دیگر.

خانواده‌هایی که هنوز حرمت نگه می‌دارند و این گونه پرده‌داری‌ها را بین فرزندان و والدین نمی‌پسندند.

ایراد دوم مجموعه نمایش خانگی دفتر یادداشت، نگاه ابزاری و جنسی واضح به زنان است. شخصیت اول مجموعه، ایرج، با بازیگری رضا عطاران محاسن سفیدی دارد و باقی مردان هم کم‌سن نیستند. اما زنی که در این رنج سنی باشد در فیلم نیست. حتی پیرزن‌های فیلم هم جوان هستند. بگذریم که داستان فیلم و شوخی‌های اروتیک آن با دختران و زنان چقدر توی ذوق می‌زند. حتی در فیلم‌های هالیوودی که آزادی عمل خیلی بیشتری دارند هم کمتر آثاری پیدا می‌شوند که تا این حد از زن‌های جوان برای دیده شدن بیشتر شخصیت اصلی استفاده کنند.

ایراد سوم ملموس نبودن این سبک زندگی برای عامه مردم است. زندگی لوکس و لاکچری می‌تواند آرزوی عامه مردم باشد اما ملموس نه. بهتر است نویسندگان و کارگردان از اتوبان همت به پایین هم سری بزنند و با مردم عادی هم معاشرت کنند. یک بار در دروازه دولت سوار مترو شوند و ببینند، بینندگان فیلم‌هایشان چطور

مجموعه نمایش خانگی دفتر یادداشت اثر تازه کیارش اسدی‌زاده است. فیلمی در ژانر کمدی جنایی. همین تضاد ساده بین ژانر کمدی و جنایی پیش از این باعث خلق آثار خوب و جالبی در سطح جهانی شده است. در ایران مجموعه تلویزیونی خاطره‌انگیز کارآگاه شمسی و دستیارش مادام یکی از بهترین نمونه‌ها برای این ژانر است. مجموعه‌ای که از سال ۸۰ در خاطر ایرانی‌ها ماندگار شد.

دفتر یادداشت اما ایرادات اساسی‌ای دارد که مانع ماندگار شدن این مجموعه خواهد شد. نخستین ایراد و بزرگ‌ترین آن‌ها شوخی‌های جنسی و اروتیک این مجموعه در دیالوگ‌ها و لحظات است. همین قضیه به تنهایی بخش عظیمی از مخاطبان ایرانی را از پای گیرنده دور می‌کند. سوای از بحث درست یا غلط بودن استفاده از این قبیل شوخی‌ها؛ کم نیستند

از دیگر نقاط ضعف این فیلم می‌توان به شلوغ بودن بی‌مورد بسیاری از صحنه‌ها در ویلا اشاره کرد که گاهی اوقات بعضی از این افراد هیچ دیالوگ و تأثیری در داستان ندارند. همچنین کش‌دار شدن زیاد بعضی صحنه‌ها در فیلم که گاهی اوقات ریتم آن مخاطب را خسته می‌کند. در سکانس‌های ابتدایی فیلم نیز، صداگذاری گفت‌وگوها در آب و کنار ساحل به شدت ضعیف است و این مسئله در سالن سینما بیشتر خودش را نشان می‌دهد.

ویلاي ساحلی ظاهری فریبنده دارد، از کارگردان نام آشنای آن گرفته تا بازیگرانی که هر کدام در فیلم‌های طنز آقایی می‌کنند. قاعدتا با این ترکیب عوامل فیلم و پوستر و تیزرهای تبلیغاتی آن، مخاطب منتظر دیدن یک فیلم کمدی سطح بالا است ولی بعد از دیدن فیلم ناامید به خانه بازمی‌گردد.

البته اگر مصاحبه اخیر آقای کارگردان با خبرگزاری‌ها را بخوانید، دیگر از ضعف‌های فیلم تعجب نمی‌کنید. کیانوش عیاری آنجا اعتراف می‌کند که فیلم را به خاطر پول ساخته، چون برای ساخت اثر بعدی خودش به پول نیاز دارد و به شدت تأکید هم دارد که این کار یک فیلم غیرمبتدل است. در جایی دیگر از مصاحبه بیان می‌کند: «ترجیح می‌دهم هرچه می‌سازم به دور از ابتذال باشد. چون ابتذال در هر زمینه‌ای از زندگی محکوم است.» ویلای ساحلی یک فیلم کمدی نیست و در نهایت فقط می‌توانم بگویم یک فیلم شیرین است؛ یک فیلم قصه‌گو که داستانی مفرح را تعریف می‌کند. در مورد کمدی نبودن فیلم به نظر حق با آقای کارگردان است ولی در مورد مبتدل نبودن، قضاوت را به مخاطبان فیلم می‌سپاریم.

فیلم ویلای ساحلی به کارگردانی کیانوش عیاری که اکران آن از ۱۵ آذر شروع شده، به واسطه‌ی بازیگران مطرحی چون رضا عطاران و پژمان جمشیدی توانسته سر و صدای زیادی به پا کند. این فیلم در نخستین روز اکرانش توانست رکورد فروش را جابه‌جا کند، هرچند بعید است در ادامه اکران بتواند میزان فروش خود را به هتل و حتی فسیل برساند.

این فیلم داستان خانواده‌ای را روایت می‌کند که به‌عنوان سرایدار قرار است برای شش ماه از یک ویلا نگهداری کنند. صاحب ویلا، می‌خواهد برای شش ماه در خارج از ایران زندگی کند و به همین دلیل ویلا را به یونس (پژمان جمشیدی) و همسرش (ریما رامین‌فر) می‌سپارد و آن‌ها با سه فرزندشان به آنجا نقل مکان می‌کنند. اما برادرزن یونس (رضا عطاران) با ورود خود، داستان‌هایی را رقم می‌زند.

متأسفانه محتوای داستان فیلم بعضی مفاهیم مانند غیرت و امانت‌داری را به‌راحتی زیر سؤال می‌برد. یونس که ظاهراً فردی سنتی و پایبند به اصول اخلاقی است، به‌طرز عجیبی فردی با مشکلات شخصیتی خاص و تندخو نشان داده می‌شود که با فشار اطرافیان از مواضع خود کوتاه می‌آید و او اول از ویلایی که در اختیارش قرار گرفته اجازه سوءاستفاده می‌دهد و بعد، از حساسیتش بر روی محرم و نامحرم که مجبور است از این موضع هم کوتاه بیاید. نیمه اول فیلم تقریباً هیچ موقعیت طنز یا ویژه‌ای ندارد و صرفاً در اواخر فیلم چند موقعیت و دیالوگ خنده‌دار را شاهد هستیم. بیشتر شوخی‌ها هم با تکه‌پرانی‌ها و حرف‌های رضا عطاران می‌خواهد شکل بگیرد که این الفاظ آنقدر توسط عطاران در فیلم‌های مختلف تکرار شده که دیگر برای مخاطب جدید و خنده‌دار نیستند.



بررسی فیلم سینمایی  
«ویلای ساحلی»

منتظر کمدی نباشید

رامین زارعی

روزنامه‌نگار و طنزپرداز





نگاهی به نشریات طنز و فکاهی سال اول پیروزی انقلاب اسلامی (۷)

# عدم کفایت وطن دوستی

بهزاد توفیق فر

طنزپزوه



مرحوم کیومرث صابری فومنی (گل آقا) در کتاب امام به روایت دانشوران به بیان خاطره‌ای از شهید رجایی پرداخته و اینگونه از اشک ریختنش یاد کرده است:

یاد زمانی افتادم که رجایی از پنجره اتاق من نگاه می‌کرد. چون مشرف به اتاق بنی‌صدر بود. خدا می‌داند آن جا هم من اشک این مرد را دیده‌ام، هنوز نگفته‌ام، گفته‌ام، فقط برای [شهید] بهشتی من اشکش را دیده‌ام. گریه کرد، گفت: من چه کار کنم از دست این بنی‌صدر که نه تقوا دارد نه دین دارد نه راست می‌گوید. گفتم: رجایی بین این مملکت امام زمان است، اگر ما سقوط کنیم، یعنی اینکه ما هم باطل بوده‌ایم. اگر امام بر حق است این بنی‌صدر سقوط خواهد کرد.

یک روزی دیدم این بنی‌صدر مرتب به رجایی نامه می‌نویسد. گفتم: من باید جوابش را بدهم. رجایی گفت: تو جوابش را چجوری می‌خواهی بدهی؟ گفتم: من می‌نویسم تو امضا کن. او گفت: امام گفته است [برای حفظ وحدت] حرف نزنید. گفتم: امام گفته است حرف نزنید، نگفته است، ننویسید! گفت: ما چه تأویلی بکنیم! امام گفته است آشوب نکنید! خوب حرف زدن همان نوشتن است دیگر. گفتم: آقا، من نامه می‌نویسم، مهر محرمانه می‌کنم، پیش من یک نسخه می‌ماند، پیش او [بنی‌صدر] یک نسخه می‌ماند. ما پنجاه سال دیگر جواب تاریخ را چه جوری بدهیم؟ همه می‌گویند او [بنی‌صدر] در روزنامه انقلاب اسلامی نوشت کسی جوابش را نداد، ما پنجاه سال دیگر می‌گوییم: مردم ما جوابش را دادیم و بنا بر حرف امام آن را نگه داشتیم. رجایی گفت: بنی‌صدر این را چاپ خواهد کرد! [درعین حال که محرمانه است] گفتم: این مشکل خودش است. به هر حال نامه‌ها را که بعدا مکاتبات شهید رجایی شد نوشتیم و من کتابش کردم. (کتاب امام به روایت دانشوران؛ ص ۲۱۸-۲۲۰)

با عزل بنی‌صدر از ریاست جمهوری و حکم به عدم کفایت سیاسی وی توسط نمایندگان مردم در مجلس، بهلول هم آخرین شماره‌های خود را به دکه‌های مطبوعاتی فرستاد و دیگر منتشر نشد. آخرین شماره بهلول که شماره ۹۰ را روی جلد داشت، در ۳۱ خرداد ۱۳۶۰ به چاپ رسید.

میان بنی‌صدر، نخست‌وزیر و مجلس شورای اسلامی و بلا تکلیف ماندن برخی وزارتخانه‌های مهم مانند وزارت امور خارجه و وزارت دفاع، بنی‌صدر با طرح شعار «بن بست» و «فراندوم» حرکت تندتری را برای خارج کردن نیروهای انقلابی و دلسوز از صحنه و رسیدن به خواسته‌هایش آغاز کرد. وی تأکید داشت کشور به بن بست رسیده و سالم‌ترین راه بدون بحران! این است که همه موافقت کنند تا به آرای عمومی مردم مراجعه شود. صدالبته او از بدیهیاتی چون این که هنوز کمتر از دو سال از رأی ۹۹ درصدی مردم به نظام جمهوری اسلامی، حضور و رأی بالای مردم در انتخابات مجلس شورای اسلامی و قانون اساسی و حتی ریاست‌جمهوری، گذشته است حرفی نمی‌زد و همه را عمداً به فراموشی می‌سپرد. گذشته از این، مردمی که در میدان، درگیر جنگ با دشمن تا دندان مسلح یعنی و آوارگی و شهادت و کمبودهای مختلف زندگی خود بودند نیز توسط بنی‌صدر و همفکرانش نادیده گرفته می‌شدند.

علیرغم همه این‌ها، روزنامه‌های نهضت آزادی (متعلق به مهدی بازرگان و ملی‌ها) و نشریه رنجبر (ارگان گروهی از کمونیست‌ها) با همراهی نشریاتی چون بهلول، از بحران‌سازی مصنوعی بنی‌صدر و پیشنهاد فراندوم استقبال کردند، بدون آنکه به مردم توضیح دهند دقیقاً درباره چه، با کدام هدف و برای تصمیم‌گیری درباره کدام موضوع بلا تکلیف، باید فراندوم عمومی برگزار شود.

حضرت امام (ره) با توجه به وضعیت اسفبار جبهه‌های جنگ و محاصره و اشغال بخش زیادی از خاک ایران، بیش از این مدارا را جایز ندانسته و طی سخنانی، بنی‌صدر و همفکرانش را دچار بن بست خواندند و فرمودند مملکت اسلامی به بن بست نمی‌رسد. هیئت حل اختلاف با حضور نمایندگان همه جناح‌ها و نهادها تشکیل جلسه داد و بنی‌صدر را به عنوان متخلف از قانون اساسی معرفی نمود. طولی نکشید که امام (ره) نیز وی را از فرماندهی کل قوا عزل کرد و به دنبال این اقدام، مجلس شورای اسلامی طرح عدم کفایت سیاسی رئیس‌جمهور را تصویب و به اطلاع امام (ره) رساند.

در طول سال ۱۳۵۹ دو اتفاق مهم توجه مردم و نیروهای دلسوز ایران انقلابی را به ماهیت منافق و خائن بنی‌صدر جلب کرد و تقریباً هیچ شک و شبهه‌ای در خیانت وی برای عموم مردم باقی نماند. اول، رفتار زشت و منافقانه او با نخست‌وزیر مورد اعتماد نمایندگان مردم در مجلس شورای اسلامی بود که در مخالفت با وزراء، عدم صدور و ارسال حکم نخست‌وزیری شهید رجایی به مجلس، مخالفت با وزاری پیشنهادی نخست‌وزیر به بهانه‌های بچگانه و حزبی و... بروز و ظهور یافت. دوم، سیاست «زمین بدهیم، زمان بگیریم» بنی‌صدر با آغاز جنگ تحمیلی و تجاوز دشمن یعنی به مردم و خاک ایران که با جلوگیری از مداخله جدی ارتش و ممانعت از تجهیز نیروهای مدافع مردمی و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی همراه بود. گرچه این دو اتفاق آخرین بهانه‌ها را از کسانی که هنوز بنی‌صدر را خائن نمی‌دانستند گرفته بود اما بهلول همچنان به دفاع از بنی‌صدر مشغول بود و شهید رجایی و کابینه‌اش و هرکه مخالفتی با بنی‌صدر داشت را می‌کوبید. البته که بنی‌صدر هم کدهای لازم و نام کسانی که باید کوبیده شوند را با استفاده از تریبون‌های متعدد و روزنامه خودش (انقلاب اسلامی) اعلام می‌کرد.

هفته‌نامه بهلول که روزهای یکشنبه منتشر می‌شد، علاوه بر کار ویژه دفاع از بنی‌صدر و کوبیدن مخالفان وی، همچنان به محترمان و گران‌فروشان می‌پرداخت و عمداً اتفاقات غمبار پشت جبهه و خون‌دهای مردم در جبهه‌ها و شهرهای جنگ‌زده، همین‌طور ناامنی ایجادشده توسط گروهک‌های تروریستی و تجزیه‌طلب را نادیده می‌گرفت. تحریریه بهلول، در داخل مرزهای ایران به نخست‌وزیر، حزب جمهوری اسلامی، مجلس شورای اسلامی و قوه قضائیه حمله می‌کرد و در بیرون از مرزها، شخص صدام تکریتی و آمریکا و شوروی را با متلک می‌نواخت. در آن میان جاهای خالی مجله را نیز با نیش و کنایه به محترمان و گران‌فروشان و آگهی‌های تجاری برای همان محترمان و گران‌فروشان و مرفهان بالاشهرتین پر می‌کرد.

در اردیبهشت سال ۱۳۶۰ به دنبال شدت گرفتن اختلافات



بنی‌صدر اجازه پیشنهاد دو وزیر امور خارجه و دفاع را به نخست‌وزیر نمی‌داد. دو وزیر که با توجه به تسخیر لانه جاسوسی آمریکا و ماه‌های آغازین جنگ تحمیلی اتفاقاً حضورشان نیاز اصلی آن روزهای کشور بود، طرح پشت جلد بهلول در ۲۲ دی ماه ۱۳۵۹ نخست‌وزیر را در فقدان این دو وزیر، مقصر جلوه می‌دهد.





معرفی کتاب «ماجراهای کلاس پرحاشیه»  
اثر محمدحسین حاجی علیان

# تشابه اسمی پرحاشیه



ابراهیم کاظمی مقدم  
روزنامه نگار و طنزپرداز



چاپ سوم رسیده، می‌تواند هدیه خوبی برای نوجوانان و همچنین کسانی که به هر نحوی با نوجوانان سرو کار دارند، باشد. یک کتاب خوب برای یک هدیه خوب.

رویکرد استفاده از طنز و شوخی برای جذاب کردن مفاهیم دینی و پاسخ به شبهات معنوی یکی از ملزومات حوزه علمیه و تمام ارگان‌های مشابه ستاد اقامه نماز است. مقالات زیادی در مورد لزوم استفاده از طنز و مطایبه در آموزش این گفته به چاپ رسیده. آموزش دینی نیز از این لزوم مستثنا نشده. البته این رویکرد اوایل انقلاب با ورود پرقدرت حجت‌الاسلام محسن قرائتی و مرحوم حجت‌الاسلام راستگو، جان گرفت اما این روزها نیاز به تقویت بیشتری دارد.

\*\*\*

پ.ن: جالب است که این کتاب در فروشگاه کتاب مجازی طاقچه و اکثر سایت‌های دیگر به نام نویسنده دیگری به نام محمداسماعیل حاجی علیان به ثبت رسیده. البته اگر کتاب را خریداری کرده و صفحه شناسنامه کتاب را مشاهده کنید نام نویسنده همان «محمدحسین حاجی علیان» است. این اشتباه که احتمالاً به خاطر تشابه اسمی این دو نویسنده به وجود آمده در سایت‌های زیادی به چشم می‌خورد که جالب‌ترین آن‌ها سایت انتشارات جمکران است!

سایت انتشارات جمکران تصویر جلد کتاب و نام نویسنده را به صورت صحیح نوشته. اما چند خط پایین‌تر، در معرفی کتاب نام محمداسماعیل حاجی علیان را به جای اسم نویسنده این کتاب آورده است!

انتظار می‌رود این اشتباه به زودی اصلاح شود.

یکی از معلمان مدرسه مریض می‌شود و باید مدتی به مرخصی برود. او از دوست بازنشسته‌ی خود می‌خواهد که چند روزی را با بچه‌ها سرو کله بزند. اینگونه است که ماجراهای کلاس پرحاشیه به وجود می‌آیند. کلاسی چهارده جلسه‌ای که در هر جلسه کلاس یکی از فصل‌های کتاب «ماجراهای کلاس پرحاشیه»، اثر «محمدحسین حاجی علیان» را روایت خواهد کرد.

کلاس‌هایی که با موضوعات جذاب و دل‌نشین شروع شده و با حاشیه‌های طنزآمیز و خنده‌داری که بچه‌ها و معلم به وجود می‌آورند ادامه می‌یابد. این کتاب به درخواست ستاد اقامه نماز نوشته شده. پس نباید تعجب کرد که نتیجه‌ی همه‌ی چهارده کلاس به نماز ختم می‌شود. اما نگران نباشید. برعکس نام کتاب، همه موضوعات حاشیه‌ای از کتاب حذف شده است.

ریتم تند و جذابیت شوخی‌ها و غافلگیری‌های زیاد، آنقدری هست که تا انتهای کتاب خسته نشوید. بعضی کلاس‌ها شبهات رایج را پاسخ می‌دهند و برخی بچه‌ها را تشویق به خواندن نماز می‌کنند. در پایان هر کلاس هم پرسش و تمرین‌هایی برای آن روز به بچه‌ها داده می‌شود که حتی از خود کلاس خنده‌دارتر هستند. تمرین‌هایی که بهتر است در خانه انجام ندهیم!

ریتم تند کتاب باعث شده حتی اسم افراد هم ذکر نشود و اسم‌هایی مثل مشکوک و سرسام‌آور و امثال آن برای بچه‌ها انتخاب بشود. خود معلم هم آقای عجیب و غریب است و کلاس هم می‌شود کلاس عجیب و غریب. معلمی که هر جلسه بچه‌ها را با موضوعی خارق‌العاده غافلگیر می‌کند. در جلسه آخر هم خودش غافلگیر می‌شود.

با این اوصاف کتاب ماجراهای کلاس پرحاشیه که این روزها به



## توصیه‌هایی برای «روز ترویج فرهنگ میهمانی و پیوند با خویشان» یعنی در واقع همان شب یلدا ی سابق!

علیرضا عبدی



طنزپرداز

که دقت کنید، حتی یک نفر را در حال رعایت حریم خصوصی دیگران نمی‌بینید. همگی سرشان در حوالی یکدیگر است.

تبصره از بند سه، می‌توانید برای همه سوال‌ها جواب دندان‌شکن در آستین داشته باشید، فقط حرف بد نزنید که خانواده نشسته است.

چهار. لذت یلدا (یا همان ترویج فرهنگ میهمانی و پیوند با خویشان) به شب‌نشینی آن است. در واقع در ایران باستان، برنامه این بوده که مردم در بلندترین شب سال که طولانی‌ترین نبرد سپاه روشنایی و تاریکی محسوب می‌شود، بیدار می‌مانند و تا سحر برای پیروزی روشنایی دعا می‌کردند. حالا از یخت خوب ما، امسال شب یلدا افتاده پنجشنبه شنبه شب و فردایش ایرانیان نباید بروند سرکار و دانشگاه. پس همه‌ی تلاششان را انجام دهید.

تبصره از بند چهار. اگر بعدها مشغول خواندن این متن هستید و شب ترویج فرهنگ میهمانی و پیوند با خویشان (همان یلدا ی خودمان) شب دیگری بود (مثلاً شنبه شب) که فردایش باید می‌رفتید مدرسه و دانشگاه و سر کار و... بهتر است آن سال خیلی زیاد روی نکنید. این جوری صبح یکشنبه حالتان بهتر است و چون خوب خوابیده‌اید، سرگیجه نخواهید داشت. روشنایی هم قول می‌دهد که همین جوری همه‌ی تلاشش را برای پیروزی بر تاریکی انجام دهد.

هم خیر است؛ اما خود حضرت حافظ هم راضی نیست شما برای خواندن یک غزل این قدر به خودتان فشار بیاورید و آخرش حتی نصفی از یک مصرع را هم درست نخوانید. در صورتی که خواندن یک غزل حافظ برای سلامتی‌تان ضرر دارد و خیلی هم بر این موضوع اصرار دارید، توصیه می‌کنیم یک برگه‌ای چیزی از قبل لای کتاب بگذارید و شعرش را هم چندبار تمرین کنید. این جوری آبروی‌تان حفظ می‌شود و به چندین قسمت نامساوی تقسیم نمی‌شوید.

تبصره از بند دو. خیلی نگران آینده و فال خود نباشید. حضرت حافظ حدود پانصد غزل دارد و جمعیت کشور حدود نود میلیون نفر، پس بنا بر اصل لانه کبوتری حدوداً هجده هزار نفرمان سرنوشتی یکسان داریم.

سه. اگر فکر کرده‌اید مراسم یلدا با عیددینی تفاوت دارد و این‌جا دیگر از شما در مورد ازدواج و کار و تحصیل و سرپازی و برنامه‌های بلندمدت و کوتاه‌مدت‌تان سوال نمی‌پرسند، کور خوانده‌اید. این موضوع بخش لاینفک تمام مهمانی‌های ایرانی و یک رسم سفت و سخت است. یعنی اگر روزی با پیشرفت علم و تکنولوژی یلدا از بین برود، چنین رسمی از بین نمی‌رود. حفظ حریم خصوصی و این مسخره‌بازی‌ها را بیگانگان به ما آموخته‌اند. شما حتی در کتیبه‌ها و تصاویر حکاکی شده تخت جمشید هم

چون که شب یلدا یک آیین قدیمی سنت ما است، بهتر است حواسمان باشد تا خیلی دقیق و درست و حداکثری آن را به‌جا آوریم تا نکند روان پاک نیاکان آریایی‌مان از ما ناراضی باشند. برای همین، ما احساس وظیفه کرده و یک آیین‌نامه اجرایی برای‌تان آماده کردیم تا یک یلدا ی خاطره‌انگیز را برای خود و خانواده محترمتان در کنار خود و خانواده محترمتان رقم بزنید.

یک. اول از همه حواستان به تم مهمانی باشد. نکند خدایی نکرده با لباس‌های آبی و زرد و رنگ‌های بی‌ربط در مراسم حاضر شوید. پاییز که نیست، فقط یا سبز باشید یا قرمز. ترکیب هردو هم باشد که چه بهتر. عین هندوانه و انار شب (یا شاید هم روز) ترویج فرهنگ میهمانی و پیوند با خویشان (یلدا ی سابق).

تبصره از بند یک. اگر وضعیت بودجه‌تان تعریفی ندارد و به سراغ تم نمی‌روید باید بدانید که سال بعد همین تم خیلی گران خواهد شد. امسال بخريد، به نفع‌تان است؛ از ما گفتن بود.

دو. فال حافظ عنصر جدایی‌ناپذیر مراسم یلداست. می‌دانیم که شما دلتان می‌خواهد حتماً این بخش را به‌جا آورید و قصدتان





## نقیضه ضرب المثل (۶)

# برای من آب نداشته باشد، برای تو که نان دارد

فروغ زال  
طنزپرداز



کارآفرینی بود که می‌خواست با آباد کردن بیابانی، سرمایه‌گذاری اش را داخلی کند. به اداره آبادسازی بیابان رفت تا مجوز بیابان‌زدایی بگیرد. اداره بیابان‌زدایی ابتدا از او خواست تا طرح و درخواستش را مکتوب کند. کارآفرین چنین کرد. سپس اداره بیابان‌زدایی طرح را به اداره حفر چاه پاراف کرد. اداره حفر چاه فرم تایید اداره بررسی احتمال زلزله را به دست کارآفرین داد. کارآفرین به آنجا رفت و سپس به اداره بقا و انقراض رفت و فرم تعهد عدم انقراض خارشترهای بیابان را امضا کرد. ستاد تنظیم موز در بیابان بیابان، اداره کل امور ریگ‌ها، سازمان برنامه شن‌ریزه، اداره امور جانوران بیابانی، ان‌جی‌او حمایت از آبشارهای خشک و حاره‌ای، انجمن حفظ جنگل‌های استوایی بیابانی، ستاد تنظیم موز در بیابان و موسسه مالی و اعتباری خارخاسک، جاهایی بودند که کف کفش کارآفرین موردنظر در رهروها پاشان ساییده شد. پس از امضای این فرم و تعهدها کارآفرین دو بار به اداره بیابان‌زدایی رفت تا مجوز نهایی را بگیرد. اداره بیابان‌زدایی با لبخندی اعلام کرد که زین پس درخواست مجوزها الکترونیک شده و سامانه یکپارچه الکترونیک اعطای مجوزها راه‌اندازی شده و این کاغذها را دیگر نمی‌پذیریم. در سامانه یکپارچه الکترونیک مجوزها، علاوه بر امضای الکترونیک این مجوزها، باید به سامانه‌های سما و ثنا و سبا و ستا و بتا و متا و آلفا و گاما مراجعه و کسب رضایت کنی.

کارآفرین که دیگر کفزش درآمده و به یک کارآفرین کفری تبدیل شده بود، کف را هر دو اداره شروع کرد به کولی‌بازی با واج آرایی «ک». کارمندان اداره ریختند دوروبر کارآفرین تا دلداری اش بدهند. یکی می‌گفت دیروز داد، سوخت‌وسوز ندارد، یکی می‌گفت دلت هم بخواهد که الکترونیک شده و یکی دیگر گفت آدم که سرب‌دردسر خودش را دستمال نمی‌بندد؛ خب برو چایی با ارز نیمایی وارد کن.

کارآفرین گفت: لا کرده‌ها! اگر این بیابان‌زدایی برای من آب نداشت، برای شماها که نان داشت. نشسته‌اید حقوق می‌گیرید که مجوز بدهید. کارمندان خندیدند. کارآفرین گفت: رو آب بخندید. کارمندان روی آب هم خندیدند، چون حالا همین خودشان کارشناسان تایید مجوز الکترونیک شده بودند که برای هر فشار دادن دکمه تایید تا چهل روز فرصت داشتند.

از آن به بعد به کسی که برای انجام کاری که برایش سود دارد، بهانه‌تراشی کند، می‌گویند: چرا این کار را نمی‌کنی؛ «برای من آب نداشته باشد، برای تو که نان دارد».



سیدمحمدسالم  
کاربرگاتورپست



## طنز تقویم تاریخ

# کریسمس، سلاطون، بنی اسرائیل

بهزاد توفیق‌فر



### ۳ دی ۱۲۹۷ - روز ثبت احوال و صدور اولین شناسنامه ایرانی

صدورده‌ای سال پیش در چنین روزی، آدم بعضی اسم‌ها را امروز می‌شنود یا حتی می‌خواند، اول هنگ می‌کند، بعد دوباره و سه‌باره می‌خواند و بعد، ریشه‌های احتمالی اش را در شش زبان زنده و مرده و نیمه‌جان دنیا جستجو می‌کند. وقتی به جایی نمی‌رسد، سعی می‌کند معادل یا نامی نزدیک به آن را در انواع موجودات و دسته‌بندی‌های جانوران و گیاهان و نرم‌تنان حتی، بیابد و وقتی نمی‌یابد به مادر بچه می‌گوید: وای چه اسم نازی، یعنی چی؟! قدیم اما این کارمندان اداره ثبت بودند که اعصاب و روان نداشتند! در حالی که اداره ثبت تازه تأسیس شده بود و هنوز هیچ شناسنامه‌ای هم صادر نشده بود که گم شود و بعد ارباب رجوع بیاید و نتواند مراحل صدور المثنی را روی دیوار بخواند و آن وقت اعصاب کارمندان ثبت را خراب کند. چون همان‌طور که می‌دانید طبق آمار رسمی، در آن سال فقط حدود ۱۰ درصد مردم ایران سواد خواندن و نوشتن داشتند. خلاصه نشانه آن بی‌اعصابی هم این اسم‌هاست که کارمندان ثبت احوال آن موقع روی بچه‌ها گذاشتند و هنوز هم بعضی از این اسم‌ها توی شناسنامه‌ها هست: ام‌القافیه، خراسان، تهران، بغداد، شش‌پر، گل‌غوزه، گرده، کیسه گل، صدتومانی، نارنگی، دگمه، وحوش، اردک، کساد، قرص دولت، اضافه، مشنگ، کفر، سلاطون، لولوپر، شکار، مرادکلوخ، مراتب، محیط، قمصور، همین.

### ۴ دی (۲۵ دسامبر) - روز تولد حضرت عیسی (علی نبینا و آله و علیه السلام)

دو هزار و بیست و چهار سال پیش در چنین روزی، حضرت عیسی مسیح (ع)، چهارمین پیامبر اولوالعزم، در بیت لحم (کرانه غربی رود اردن، سرزمین فلسطین)، شهری در نزدیکی بیت‌المقدس به دنیا آمد. مسیحیان جهان به همین دلیل، بیت‌المقدس و فلسطین را سرزمین خود می‌دانند و خواستار اخراج فلسطینیان از فلسطین و بازگشت همه مسیحیان به فلسطین... عه! ببخشید این نبود، این بود: بیشتر از چهارصدسال بود که یهودیان بشارت آمدن مسیح را می‌نوشتند و نقل می‌کردند و مژده می‌دادند. حتی بیشتر از هزاران سال بود که در تورات اصلی خبر آمدن مسیح داده شده بود، اما احبار و کاهنان یهود تا حضرت مریم (س) را با نوزاد دیدند، گفتند «آخ جووون! یهو می‌زنیم هم ذکر یا [ع] رو اخراج می‌کنیم هم مریم [س] رو. اون وقت خودمون یکی رو از بین خودمون به مدت سیزده سال به عنوان مسیح انتخاب می‌کنیم و به‌به!» اما خدا گذاشت توی کاسه‌شان و حضرت عیسی (ع) از همان قنذاق خودش را معرفی کرد و گفت [نقل به مضمون] شما بنی‌اسرائیل حتی با اینکه من خودم معجزه‌ام و دارم با حرف‌زدن، معجزه می‌کنم و بعدا هم با معجزه مرده زنده خواهم کرد و خود شما هم به آمدن من و مشخصاتم کاملاً واقفید ولی بعید می‌دانم! خلاصه که کاهنان یهود با همکاری صمیمانه امپراطور روم (غرب آن موقع)، هر غلطی که توانستند کردند تا حضرت عیسی (ع)، معجزه تولدش و پیام رسلانش در سانسور شدید خبری و ماریج سکوت بایکوت شود اما نشد! لذا او را گرفتند و به رسم غرب آن روز (روم) به صلیب کشیدند ولی درواقع نکشیدند! حضرت عیسی (ع)، به اراده خداوند عروج کرد تا روز رجعت ان‌شاءالله.

بعدتر، یهودیان که حضرت عیسی (ع) را به پیامبری هم قبول ندارند و درواقع قاتل او محسوب می‌شوند، اول او را چشم‌آبی و موبور کرده و از لباس‌هایش به مرور کم کردند و در ادامه وی را پسر خدا و کم‌کم، خود خدا نامیدند تا جایی که!

### ۷ دی ۱۳۵۸ - تشکیل نهضت سوادآموزی به دستور امام خمینی (قدس سره)

چهل و چهار سال پیش در چنین روزی، کمتر از یک سال بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، نهضت سوادآموزی تشکیل و آغاز به کار کرد. البته کارشناسان خصوصاً رضاماکسیم و پسرش معتقد بودند نیازی به سوادآموزی در ایران نبوده و این سازمان توسط سپاه تشکیل شده تا مدرسه‌های نظام را پر کند. همان موقع، برخی از رسانه‌های غربی، دلیل اصرار جمهوری اسلامی به سوادآموزی را نسبت فامیلی آقای قرائتی با میرزای شیرازی دانسته و نشانه آن را لباس مشابه آن‌ها ذکر کردند. بد نیست بدانید طبق آمار سازمان برنامه و بودجه وقت (۱۳۵۵)، در سال‌های پایانی حکومت پهلوی، بیش از ۶۵ درصد مردم ایران، بی‌سواد کامل بودند.



## مغزهای بزرگ زنگ نزده

## اولش غین دارد

فیروزه کوهیانی

نویسنده و طنزپرداز



وی در سال ۱۳۳۶ چشم به تهران گشود، اما کمی عجیب گشود. یعنی برعکس همه خیلی ساده و سر به زیر به دنیا آمد و زمانی که قابله با تعجب پرسید: یعنی هیچی همراه خودت نیامدی؟ با انگشت اشاره گوشه‌ای از سقف را نشان داد و گفت: شما در مقابل دوربین مخفی هستین و یا خنده میکروفونی را از جیبش درآورد و مشغول مصاحبه با قابله شد. زن خبرنگاری را از پدرش به ارث برده بود، پدرش هم خبرنگار روزنامه اطلاعات و هم از پرسنل رده بالای شرکت نفت بود. به همین خاطر ساکن آبادان بودند.

صدای خوبی داشت و از همان کودکی عاشق گویندگی بود. او واقعا در این زمینه استعداد داشت، نه اینکه فقط صدای آلفا دلون را خوب در بیاورد. زندگی مرفه و موقعیت پدرش باعث نشد که پا روی پا بیندازد و در خانه زیر پتو، شیرآناناس بستنی‌اش را بخورد تا یکی از سر کار پدرش بیاید و بگوید: بفرمایید اینم کار! غیرآویزان بود (به گفته نویسنده) و چسبندگی نداشت؛ نه به جیب و نه موقعیت پدرش. درد و بلای وی بخورد در سر شمایی که آقا، زاده نشدید اما به سبب شغل پدر، مفت و مجانی به منصب آقا زادگی رسیدید. (نویسنده بعد از خوردن گل‌گاوزبان به این نتیجه رسید که بالاخره آن‌ها هم گناهی جز داشتن پدری پولدار و بی‌قانون ندارند، شاید هم پدرشان با کمربند سیاه و کبودشان کرده و به زور منصبی را در حلقوم‌شان جای داده است. فقط خدا می‌داند).

خلاصه هم درس می‌خواند و هم در بخش کودک و نوجوان صداوسیما مرکز آبادان گویندگی می‌کرد. یک پایش در مدرسه بود پای دیگرش در رادیو.

گوینده برتر استان (به گفته مسابقات آموزشگاه‌های خوزستان) بعد از اتمام تحصیل، سرش را از ته تراشید و به جرگه آش‌خوران پیوست. وی در دوران سرریازی با خوردن ساجمه‌پیلو و دمپایی ابری کنار می‌آمد ولی با عقاید و تفکرات بالادستانش نه. او که چندین بار سر نشر عقایدش در پادگان توبیخ شده بود، سرانجام سرریاز فراری شد و به صف‌های

اعتراض مردم و دادن شعار پیوست.

بعد از ترک کشور توسط شاه خسته، وی به سمت مدیر خیر مرکز آبادان و نمایندگی صداوسیما در قرارگاه خاتم‌الانبیا، نوح و کرپلا درآمد. اما تا جنگ شد میکروفونش را برداشت (همان که با قابله مصاحبه کرده بود) و به سمت جبهه رفت.

هیچ چیزش به مدیران نرفته بود؛ نه بلند نشدن از روی میز ریاست را یاد گرفته بود، نه سیستم قطع است برو فردا بیا. به خط دوم و سوم هم راضی نبود، فقط خط مقدم. اصلا تا گزارشش را زیر بارش توپ و خمپاره نمی‌گرفت آرام نمی‌شد. در واقع به عنوان نماینده صداوسیما، هماهنگ کننده اکیپ‌های خبری و پرچم‌دار جبهه رسانه در جنگ شد. در هر شرایطی میکروفون به دست بود. گزارشاتش موجب بلوغ و رشد سبک و تفکری به نام خون‌نگارن شد. علاوه بر اینکه نقش کلیدی و تعیین‌کننده‌ای در انعکاس اخبار جنگ داشت، منبع موثقی نیز بود. به طوری که فرماندهان هر وقت می‌خواستند از خبری مطمئن شوند، می‌گفتند ببینید وی چه گزارشی می‌دهد. مردم با شنیدن صدای «اینجا آبادان است و آبادان می‌ماند» ش، جانی دوباره پیدا می‌کردند. البته حرص درآر خوبی هم بود، چون به عربی هم این جمله را بیان می‌کرد.

پخش زنده جنگ از دیگر ابتکارات او بود. لایو اینستاگرام ادایش را هم نمی‌تواند درآورد. پخش زنده‌ای که از دربی هم بیشتر طرفدار داشت. وی که از گزارش‌هایش به عنوان الگوی خبری استفاده می‌کنند، مبدع شیوه خبرنگاری در جنگ بود.

ول کنش اتصالی کرده بود، هر چقدر عراقی‌ها او را بیشتر مجروح می‌کردند، او برمی‌گشت و بیشتر گزارش تهیه می‌کرد. طوری شده بود که صدامیون خسته شده بودند و با دیدنش می‌گفتند: آه، باز وی. و از کنارش رد می‌شدند. اما بعد از مدتی که دیدند شاخ پخش زنده شده و نبوغش دارد کار دست بعضی‌ها می‌دهد و تبلیغات منفی‌شان را نقش بر آب می‌کند، دوباره روی مجروح کردنش زوم کردند.

سرانجام در سال ۱۳۶۵، عملیات کربلای ۵ آخرین گزارشش را گرفت و به شدت مجروح شد. عده‌ای می‌گفتند بعضی‌ها با نفربر او را از مرز عراق رد کرده‌اند. عده‌ای دیگر می‌گفتند به خاطر شهرتش انگلیسی‌ها دنبالش بودند. در واقع آن زمان به جای فرار مغزها، دزدیدن مغزها را داشتیم. خلاصه که وی در نهایت مفقودالانتر شد.

او که به گفته دوستانش در مسئله تبلیغات جنگ و به تصویر کشیدن حماسه رزمندگان لیدر و جلودار بود، کسی نیست جز اولین شهید خبرنگار جنگ یعنی غلامرضا رهبر.

## تاریخ کرموی جهان (۷)

## کمونیسم بد است

فرزانه صنیعی

طنزپرداز



در قرن بیستم، آمریکا و شوروی از میان کشورهای جهان یارکشی می‌کردند. کشورهایی که نظام کمونیستی را می‌پذیرفتند توی تیم شوروی بودند، لذا آمریکا از این قضیه نگران بود و برای حفظ امنیت ملی خودش مجبور بود با آن‌ها برخورد کند. می‌فهمید؟ مجبور بود.

یکی از این کشورها ویتنام بود که نیروهای نظامی آمریکا به آن حمله کردند. نه ببخشید، آدم اگر در راستای منافع ملی‌اش اقدام نظامی کند که اسمش حمله نیست. در واقع نیروهای نظامی آمریکا به یک سفر کاری طولانی مدت بدون هماهنگی با کشور مقصد رفتند. (کلا نظامیان آمریکایی زیاد سفر کاری می‌روند و آن قدر در کشور مقصد می‌مانند تا بیرونشان کنند). از آنجا که خطر کمونیسم خیلی جدی به شمار می‌رفت، لازم بود روی بنیان‌های فکری ویتنامی‌ها عمیقاً کار شود. به همین دلیل آمریکایی‌ها شروع به کار عمیق روی بنیان‌های فکری ویتنامی‌ها کردند که باعث مرگ دومیلیون غیرنظامی شد.

اوضاع کمونیسم در ویتنام خیلی حاد بود، جوری که آمریکایی‌ها مجبور شدند چندصد کودک شیرخوار را هم به خاطر سرسپردگی به کمونیسم از بین ببرند. در میان مناطق مختلف ویتنام، اهالی روستای «می‌لای» از همه کمونیست‌تر بودند. در آن حد که بدون هیچ پنهان کاری علنا با داس سرزمین‌های کشاورزی‌شان می‌رفتند و کیست که نداند داس در کنار چکش یکی از نمادهای کمونیسم است. این مردم موزمار که اینجور راحت کمونیسم می‌ورزیدند، از کارهای خدا یک روز اتفاقی گیر افتادند: به این صورت که آمریکایی‌ها در تعقیب مبارزان ویت کنگ، تصادفاً سر از آنجا درآوردند و با یک عالمه زن و بچه و پیرمرد و پیرزن مواجه شدند که تابلو بود یا کمونیست هستند یا عنقریب خواهند شد. لذا در یک جلسه توجیهی چند دقیقه‌ای آن‌ها را متوجه کردند که کمونیست‌بازی آخر و عاقبت ندارد. البته تبیین مضرات کمونیسم برای زن‌ها و دخترها قدری مراحل پیچیده‌تری داشت و یک مقدار طول می‌کشید که چون خانواده اینجا نشسته است از توضیح آن معذوریم. ولی تصدیق می‌کنید که وقتی پای امنیت ملی آمریکا وسط باشد این کارها لازم است.

خلاصه ۵۰۰ نفر از اهالی آن روستا حسابی متنه شدند و تا آخر عمرشان دیگر دور و بر کمونیسم نرفتند. البته آخر عمرشان همان چند دقیقه بعد بود که آمریکایی‌ها تیربارانشان کردند. آمریکایی‌ها چون ملت نابغه‌ای هستند به درستی کشف کرده‌اند که خاطر جمع‌ترین راه برای نهادینه کردن مسئله‌ای در ذهن اشخاص این است که بلافاصله بزنی خلاصشان کنی، چون مخ آدم زنده را هر کسی ممکن است بزند.

بعدها عکس‌هایی که از این واقعه منتشر شد، افکار عمومی دنیا را متاثر کرد. این افکار عمومی هم متأسفانه پدیده نامبارکی است که اخیراً مد شده و جا دارد نهادهای بین‌المللی با آن مبارزه کنند. آمریکا هم برای ساکت کردن افکار فصول عمومی ناچار شد فرمانده نظامیان ماجرای می‌لای را به حبس ابد با اعمال شاقه محکوم کند. جناب فرمانده به زندان رفت و در این مدت هر از گاهی نامزدش را هم می‌دید. مشخص نیست در نظام حقوقی آمریکا کلا دیدن نامزد اعمال شاقه محسوب می‌شود یا نامزد این بنده خدا خیلی سلیطه بوده و دیدنش کار شاقی محسوب می‌شده، به هر حال فرمانده بعد از سه سال حبس ابد (!) آزاد شد و به آغوش خانواده بازگشت. حالا شاید تعجب کنید که این چه جور حبس ابدی بود، ولی آدم وقتی در مهد آزادی زندگی کند معلوم است که نمی‌تواند زیاد در زندان نگهش دارند. حالا هر کاری هم که کرده باشد. سرنوشت او درس عبرتی برای سایر نظامیان آمریکایی شد که بدانند اگر ۵۰۰ نفر را یکجا بکشند، سه سال زندان در انتظارشان است و اگر نشان لیاقت می‌خواهند باید آمارشان را اقلاً به هزار نفر برسانند.







## اتوبوس نامه ۷

# بذار مسافر تو حال خودش باشه

محمد امین میمن‌دیان

طنزپرداز



به نظر من مهم‌ترین بخش سفر و رانندگی در جاده موسیقی مسیر است. این امر برای برخی به قدری مهم است که شاید زن و بچه‌شان را جا بگذارند، اما فلش مموری حاوی آهنگ‌های گزینش شده را هرگز فراموش نمی‌کنند.

کسانی که شغلشان رانندگی است و عمرشان را در جاده می‌گذرانند، یعنی راننده‌های اتوبوس و تریلی، در این خصوص یک ویژگی مشترک دارند؛ آن هم این است که تقریباً محتوا و سلیقه موسیقایی همه‌شان یکسان است.

صدای یکی از مسافران به اعتراض بلند شد و کیف همه را از کوک خارج کرد. خانم جوانی با صدای بلند به اعتراض گفت: آقای راننده قراره تا آخر اینجوری باشه؟

طبق معمول بار اول همه خود را به نشنیدن زدند و انگار که یک نفر گفته باشد «راننده رفته گل بچینه»، جوابی از راننده شنیده نشد و راننده به خواندنش ادامه داد.

خانم برای بار دوم شاک‌تری از قبل گفت: اگه قراره اینجوری باشه بگید من پیاده بشم.

این بار هم راننده انگار شنیده باشد «آقای راننده رفته گلاب بیاره»، باز هم حرفی نزد اما تک‌توک صدای یکی دو مرد جوان آمد که گفتند پیاده شو.

خانم برای بار سوم حجت را تمام کرد و گفت: آقا نگه دار من پیاده می‌شم.

گردش روزگار به قسمی شده که هیچ مردی جرئت دهان به دهان شدن با خانم‌ها آن هم در مسائل اختلافی را ندارد، مگر اینکه بی‌خیال وقت و آبرویش شده باشد. این آقایان داخل اتوبوس هم از این قاعده مستثنی نبودند و وقتی دیدند خانم خیلی جدی است و اعصاب موسیقی شنیدن آن هم با صدای غیرملکوتی و نخراشیده راننده را ندارد، اصرار نکردند. راننده هم ذوقش در نطفه کور شد و صدای ضبط را کم کرد و تصمیم گرفت مثل همه راننده‌ها سرش به موزیک خودش گرم باشد و مسافران را به حال خودش بگذارد.

یعنی شما فلش مموری اتوبوس کرمان-تهران را برداری با فلش مموری تریلی مشهد-چابهار عوض کنی، راننده اصلاً متوجه این جابه‌جایی نمی‌شود. تماماً آهنگ‌های دهه پنجاه و شصت خوانده شده توسط خوانندگان زن و مرد ایرانی ساکن لس آنجلس.

راننده موسیقی پخش می‌کند تا اصطلاحاً صدایی در سرش باشد و خوابش نگیرد. مسافران هم می‌دانند که این سروصدا مخصوص راننده است و نباید در آن دخالت کنند. بسیار مسافران متدینی را دیدم که آن‌ها هم با اینکه با محتوا یا خواننده موسیقی مشکل داشته‌اند، اما باز در کار راننده دخالت نکرده‌اند. در طرف مقابل راننده هم باید بداند اگر مسافر چیزی نمی‌گوید معنی‌اش این نیست که عاشق سابقه موسیقایی شما شده و بین سلیقه شما و استاد مجید انتظامی تفاوتی قائل نیست. لذا باید صدای موزیک را در حد همان محدوده راننده تنظیم کند و نیازی به برون‌سپاری آن به تمام قسمت‌های اتوبوس نیست؛ وگرنه می‌شود مثل اتفاقی که در یکی از سفرهایم افتاد.

از تهران به کرمان می‌رفتم و اتوبوس تازه از ترمینال خارج شده بود و هنوز در خیابان‌های شهر بود که راننده خواست به مسافران نشان دهد که سوار ماشین بهترین و باحال‌ترین راننده کشور شده‌اند. برای همین صدای ضبط را بلند کرد و شروع کرد با آهنگ هم‌نوازی کردن و خواندن و بشکن زدن. خب اوایلش جذاب بود و این خرق عادت و سنت‌شکنی که تا به حال نمونه‌اش را ندیده بودم، واقعا جالب می‌نمود. به گمانم همگان خوشحال بودند. تا اینکه

## شهرک دختران کارتونی (آنه، جودی، سیندرلا و دیگران - ۵)

# قوی‌تر از دمپایی مادران!

فاطمه سادات رضوی علوی

نویسنده و طنزپرداز



- چته وحشی؟ صورتم سوخت! مگه نمی‌بینی داغه؟ جودی که دست خودش را هم سوزانده بود و توی هوا بال‌بال می‌زد گفت: بیا به خاطر تو دستم رو سوزوندم. حالا باید برم بیوند پوست پیش هیوا جون!

- آخه تو به این به ذره قرمزی میگی سوختگی؟ تو الان پماد سوختگی هم بزنی، پماد رو حروم کردی!

بین آنه و جودی رفتم و بلند گفتم: بسسس! ما قراره به حنا کمک کنیم!

با شنیدن اسم حنا، آنه دوباره غش کرد. این بار داوطلبانه باقی مانده محتویات لیوان دم‌نوش را توی صورت آنه خالی کردم تا الکی غش نکند. جودی سعی کرد فاصله اجتماعی و غیر اجتماعی‌اش را از من حفظ کند. آنه که انتظار این رفتار را از من نداشت بلند شد و با گوشه آستین صورتش را پاک کرد. حنا که اصلاً باورش نمی‌شد از من همچین عملی سر بزند و خودش را قربانی بعدی تصور می‌کرد با صدای بلند و رسا کنفرانسش را اجرا کرد. فقط نمی‌دانم چرا وقتی درباره مگس تسه ارائه می‌داد با انگشت به من اشاره می‌کرد!

حنا کنفرانسش را به خوبی اجرا کرد و آنه صفحه آموزش فن بیانش را بالا آورد و حتی به من پیشنهاد کرد که پیچ دفاع شخصی بزنم. چرا که از آن ماجرا تا مدت‌ها هربار کسی برای انجام کاری بهانه می‌آورد یک لیوان دم‌نوش چهارگل عتاب درست می‌کردم و توی خانه قدم می‌زدم. از هرگونه سلاح کشتار جمعی بهتر اثر می‌کرد.

جودی تمرکز کرده بود که شبیه موریانه سفید سرباز نباشد و اعصاب حنا را به هم نریزد. آنه هم تمام تمرکزش را گذاشته بود تا به حنا تکنیک‌های افزایش اعتماد به نفس و فن بیان را بیاموزد. حنا مثل همیشه آرام و با جدیت به حرف‌های آنه توجه می‌کرد و آنه سر ذوق آمده بود. حتی داشت به برگزاری سمینارهای فن بیان فکر می‌کرد. همه چیز داشت خوب پیش می‌رفت که آنه تصمیم گرفت نتیجه آموزش‌هایش را به صورت عملی نشان دهد. از حنا خواست تا برای ما بخشی از کنفرانسش را اجرا کند. آنه جلوی حنا نشست و با ذوق به او نگاه می‌کرد. از چشم‌هایش معلوم بود که دارد خودش را با پیراهنی بلند و آستین یفی درحالی که هدمیک وصل کرده روی استیج تصور می‌کند. حنا سرفه کوتاهی کرد و بعد شروع کرد به لب زدن. جودی از جا پرید و با هر لب زدن حنا یک حدسی می‌زد: موریانه‌ست؟؟؟ خانه به دوش؟؟؟ گرگ؟؟؟ چند کلمه‌ست؟

حنا چهره‌اش برافروخته شده بود اما همچنان لب می‌زد. جودی هم مصمم بود تا حنا درس بزند. درجا یک لیوان چهارگل عتاب برای حنا دم کردم تا گرفتگی صدایش برطرف شود. تا دم‌نوش را به حنا برسانم، دیدم آنه جیب کوتاهی زد و غش کرد! حنا لیوان دم‌نوش را کنار گذاشت و زد زیر گریه و گوش‌هایش را برداشت. احتمالاً داشت بلیط مزرعه را خریداری می‌کرد. جودی را صدا زدم و کمک خواستم. جودی از آب توی دم-نوش توی صورت آنه پاشید و آنه جیب بلندتری کشید و سرچاپش نشست.

حنا قرار بود در یک کنفرانس علمی سخنرانی کند، اما هم خجالت می‌کشید هم چندشش می‌شد! مخصوصاً که رشته او مطالعات جانوران موزی بود و هربار یکی از اساتیدش را می‌دید توی ذهنش دنبال شباهتش با یک جانور موزی می‌گشت و همین تمرکزش را به هم می‌زد. این عملکرد ذهنی حنا را وقتی فهمیدیم که یک بار سر نوشتن مقدمه پایان‌نامه‌اش از وراجی‌های جودی عصبانی شده بود. در حرکتی اعتراضی ابتدا بلیط ساعت-های مختلف رفتن به مزرعه را خرید و وقتی اعصابش کمی آرام شد پس از لغو تمامی بلیط‌ها به جودی گفت تو وقتی حرف می‌زنی شبیه موریانه سفید سرباز، مغز ما را می‌خوری. با همین ترفند، جودی تا ۴۸ ساعت با کسی صحبت نکرد و حنا موفق شد پایان‌نامه‌اش را تمام کند. به گفته مورخان و انیمیشن‌سازان این بهترین رکورد جودی از ابتدای خلقت تا کنون بود. جودی آخرین بار سر کشیدن دندان عقلش موفق شده بود دو ساعت ساکت بماند که آن هم بعدش با دو ساعت کمتر خوابیدن جبران‌ش کرد. البته وقتی برای کشیدن دندان دومش به آنجا رفت و دکترش دست‌هایش را بست فهمیدیم که اشتباه می‌کردیم. چرا که جودی در تمام آن دو ساعت قبلی از طریق اجرای پانتومیم سعی کرده بود بسته بودن دهانش را جبران کند و تمرکز دکنتر را به هم زده بود.

به زمان کنفرانس حنا نزدیک بودیم و هرکس وظایفی داشت. من مشغول بستن پک‌های پذیرایی حنا بودم.





## پیشنهادهای آخر هفته ما (۵)

حالا که نشان دادیم به این خوبی می‌توانیم با ابتدال موجود در سریال‌های ترکیه‌ای مبارزه کنیم می‌توانیم برویم آخر هفته خود را به تماشای این شاهکارها بگذرانیم تا یاد بگیریم کمی بیشتر به شک‌هایمان شک کنیم.

## « آخر هفته کجا برم؟ »

## برویم بوم بوم

اگر شما هم یک زندگی کسل‌کننده و روزمره دارید، بدانید که یک آخر هفته هیجان‌انگیز در انتظار شماست! شما می‌توانید در یک مسافرت جذاب سطح آدرنالین خون خود را به سقف برسانید تا با انرژی کامل هفته آینده را از سر بگیرید!

هر چند شلیک و انفجار تفریح‌های پرخطری هستند و نمی‌توان آن را به خانواده‌ها پیشنهاد داد، اما این روزها در کشور یمن می‌توان به صورت کاملاً بی‌خطر و کاملاً سرگرم‌کننده به کشتی‌های اسرائیلی موشک شلیک کرد! البته برای انجام درست این تفریح نیاز است قوانین لازم را رعایت کرده و ابتدا به کشتی مربوطه هشدار چیزی بدهید تا حرکت خود را متوقف کند. اما از آنجا که صهیونیست‌ها سرتق‌تر از این حرف‌ها هستند می‌توانید مطمئن باشید که حداقل سه چهار تا هدف کاسب می‌شوید.

بدون شک صدای جیز یوفی که این کشتی‌ها در آب در می‌آورند در کنار صدایی که از نتانیاهو نخست‌وزیرش در می‌آید هیچ است. حتماً این تفریح مهیج را هر چه سریع‌تر امتحان کنید؛ زیرا احتمال دارد به زودی منابع لازم به کلی منقرض شود. البته لازم است قبلاً از خود مردم خون‌گرم یمن درخواست کنید شلخته درو کنند تا چیزی هم گیر توریست‌ها بیاید.

طبیعت است. یک آخر هفته پر از رازهای نهان کیهان! نشستن در میان دانه‌های ریز و تلخ دیروز و میوه‌های شیرین و دل‌فریب امروز! برای داشتن این آخر هفته ناتوال، بروید چند چرمیویا و لوکوما و چایوت خریداری کنید. اگر هم وسعتان نمی‌رسد و فرق خیار آفریقایی و هندوانه ابوجهل را نمی‌دانید بروید همان چند کیلو هندوانه و انار و سیب و گوجه و هر کوفتی که به دستتان رسید را بخرید. والا به خدا! از قدیم گفتند خلائق هر چه لایق! من این جا می‌نشینم و ساعت‌ها وقت می‌گذارم و به چند ندیدبید میوه‌آرایی آموزش می‌دهم تا یک بار هم که شده آخر هفته‌های چشم و چال درآر را تجربه کنند بعد این‌ها سر دو قران پول برای من «این دیگه چیه» و «نداریم بخریم» در می‌آورند! اصلاً بنشینید همان لیموشیرین‌تان را چهارپُر کنید و با پوست فرو کنید زیر لب‌تان و ادای دراکولا در بیاورید تا کنار خانواده لحظاتی شاد و مفرح تجربه کنید.

## « آخر هفته چی ببینم؟ »

## آبی گاوی

همیشه با خود اندیشیده‌اید که چرا باید آخر هفته خود را به دیدن سریال‌های ترکیه‌ای با مضامینی پر از خیانت و خانواده‌ستیزی بپردازید؟ ما به شما دیدن سریال آبی گاوی ۲ را پیشنهاد می‌دهیم!

کارگردان این سریال در فصل اول آبی گاوی نشان داد که می‌توان به جای دیدن سریال ترکیه‌ای، سریال ترکیه‌ای را ریخت توی فیلم فارسی و فیلم فارسی را برد توی ترکیه! می‌توان با غیرت فیلم فارسی توی دهان خیانت زد و بعد رفت وسط ترکیه به خانواده خود خیانت کرد! اصلاً می‌توان رفت و در ترکیه خانه خرید و پولدار شد!

« آخر هفته چی بخونم؟ »  
بانک پیامک

آخر پاییز رسیده و یک آخر هفته یلدایی در انتظار شماست. یکی از دیرین‌ترین سنت‌های ما ایرانی‌ها در شب یلدا، ارسال انبوه پیامک‌های یلدایی است. ریشه این سنت دیرین به زمان هخامنشیان باز می‌گردد. در آن زمان مردم هر شب یلدا روی پشت بام خانه‌ها جمع می‌شدند و با صدای بلند فریاد می‌زدند: «دومیخ توموخ میخای میخول ماخیز چکش»؛ به معنای «دو قدم مانده که پاییز به یغما برود».

برای زنده نگه داشتن این سنت ریشه‌دار، مطالعه کتاب «شوهر عمه پری» نوشته پرویز پرویزن را به شما پیشنهاد می‌کنیم. پرویزن این کتاب را در چند فصل نگاشته است؛ فصل‌های صبح بخیر، عصر بخیر، شب بخیر، پیام‌های ویژه شب جمعه، پیام‌های ویژه نوروز، پیام‌های ویژه روز پدر، پیام‌های ویژه شب یلدا و پیامک «شب عالی پرتقالی» که یک فصل کامل را به خود اختصاص داده است.

۱. آخ تو شب یلدای منی!
  ۲. همه لحظه‌های پایانی پاییزت، پراز خش خش آرزوهای قشنگ، یلدا مبارک.
  ۳. در آغاز زمستان هرگز زمستانی مباد، بهار آرزوهایت.
  ۴. شب یلدا شب بزم و سرور است / شبی طولانی و غم‌ها به دور است
  ۵. شبانگام تا وقت سحرگاه / بساط خنده و شادی چه جور است
- با شماره سه جوجه‌های خود را بشمارید.

## « آخر هفته چیکار کنم؟ »

## میوه‌آرایی

زندگی در میان میوه‌ها، مسیر بازگشت نگاه انسان به لطافت



باشگاه طنز و کاریکاتور انقلاب اسلامی برگزار می‌کند

نشست‌های جشنواره شعر طنز

تضمین است؟

والجی؟

موضوعات

- امضای کری تضمین است!
- غرب‌زدگی!
- طناب بوسیده آمریکا
- (برای اوکراین و دیگر نواحی جهان)
- آزادی بیان به سبک غربی!
- نظم نوین جهانی
- فرهنگ مصرف‌گرایی

بشش ویژه!

باش خوب نمی‌شه!

شکست غیرقابل ترمیم رژیم صهیونیستی در عملیات بزرگ #طوفان\_الاقصی

آثار خود را به همراه مشخصات کامل و عکس کارت ملی به آدرس ایمیل [emzayekerry@gmail.com](mailto:emzayekerry@gmail.com) یا آیدی [@emzayekerry](https://www.instagram.com/emzayekerry) ارسال نمایید.

مهلت ارسال اثر تا ۱۵ دی ماه ۱۴۰۲

جوایز برگزیدگان

نفر اول: لوح تقدیر، کمپوت گلابی، ۳ میلیون تومان وجه نقد

نفر دوم: لوح تقدیر، کمپوت گلابی، ۲ میلیون تومان وجه نقد

نفر سوم: لوح تقدیر، کمپوت گلابی، ۱ میلیون تومان وجه نقد

همچنین به ۵ اثر برگزیده لوح تقدیر، کمپوت گلابی و مبلغ قابل توجهی وجه نقد اهدا خواهد شد.

لاره

منبر بزرگ

قدران حمایت نظامی و سیاسی آمریکا هستیم.

وزیر جنگ رژیم صهیونیستی

قدران ضمانت و امضای جان کری هستیم.

مهدی رحمانیان - مدیرمسئول روزنامه شرق

قدران آدیداس و شلوارهای سه‌خطش هستیم.

وزمنده حماس

قدران ازه و کنسولگری‌های بن سلمان هستیم.

فرزند جمال خاشقچی

قدران همسر و مربی یوگایش هستیم.

رضا بهلوی

قدران که قدران ما هم که طبیعتاً قدرانی می‌کنیم که قدرانی کرده باشیم.

علی کریمی